فیه تفسیر آداب المریدین

تصنیف ابن عبد القاهر سهروردی

سفینة الصالحین

قد دخل فی نوبة العبد ...

٢٢ جمادی ... ١١١٩ الاحقر

١١٣٢١

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمد الشاكرين وصلواته على محمد وآله اجمعين
اما بعد از حمد آفریدگار عز شانه وعلت کلمته وقدرته وصلوات
بر سید مختار محمد مصطفی علیه افضل الصلوة والتحیة
چنین تقریر کند نویسندهٔ این کلمات اضعف عباد
من عباد الله واحوج خلق الله که چون کتابی که موسوم
است بآداب المریدین که از تصنیف امام عالم ربانی عامل
محقق شیخ الاسلام والمسلمین ضیاء الملة والدین لسان
الحق مرشد الخلق حجة الله علی البشر ابی النجیب
عبد القاهر بن عبد الله بن محمد السهروردی طیب الله تربته
وانال مغفرته یافت والفاظ آن عربی بود و از فواید آن

عوام بی نصیب بودند آنرا ترجمه بپارسی نوشته می شود تا فواید
آن اعم باشد ان شاء الله تعالی چنین تقریر کند شیخ سعید
انار الله برهانه و بدان ارشدک الله که هر که طالب چیزی بود
لابد است او را که ماهیت و حقیقت آن بداند تا رغبت او در آن
کامل شود و درست نگردد طالبی را که سلوک کند طریق صوفیان
را تا عقیدت و آداب ایشان از ظاهر و باطن آن جماعت بداند
و نیز فهم کند مطلق قول ایشان از سوال و جواب و اصطلاح
ایشان در کلمات تا درست گردد او را متابعت ایشان
در افعال و اقوال زیرا که از کثرت مدعیان است تا دانسته
عالم محققان و فساد تباه کاران مر ایشان را و صلاحیت
را خلل نتواند کرد باز گردیم بذکر مذهب صوفیان در اصل

اعتقاد و اجماع کردند که الله تبارک و تعالی یکیست که انباز
نیست او را و ضد و شبه و نه نظیر و موصوف نیست بدانچه وصف کرده
است نفس خود را مسمی است بدانچه خود را نام نهاده است
جسم نیست که جسم مولف باشد بعضی کرده و مولف حاجتمند
یکی بود که او را گرد کنند و جوهر نیست که جوهر متحیز باشد و پر
وردگار متحیز نیست بلکه خالق هر متحیزی و حیزی است
و عرض نیست که عرض دو زمان باقی نماند بلکه پروردگار
سبحانه واجب البقا است اجتماع نیست او را و نه افتراق
و ابعاض نیست او را و هیچ ذکر او را ازعاج نکنند و هیچ فکر بدو نرسد
و نه عبارات و اشارات او را دریابند کار او را درنیابد و
ابصار او را ادراک نکنند و نه گویند که نوع و تمیز و جهه او

از بهر آنکه نه هر موجود کائن باشد و هر کائن موجود بود
و هر چه در تصور و هم آید یا فهم او را دریابد خدای تعالی
خلاف آنست و اگر تو او را گوئی متی یعنی کدام زمان
بود رستی که او از وقت سابق است و اگر کیف گوئی یعنی چگونه
بود رستی که او تشبیه شده ذات او از وصف و اگر گوئی
این یعنی کجا او از مکان متقدم است علت هر چیز صنع
و بیست و صنع و برا علت نیست ذات اتش نه چیز و چگونه
است ذات اتش نه چیز تکییف است و فطنش نفی تکییف معنی علم
در وصف او نه نفی جهل باشد و نه قدرت نفی عجز
و اجماع کردند بر اثبات آنچه خدای عز و جل یاد
کرد در کتاب خود و درست گشت از رسول او صلی الله

تمثیل
نبی

علیه وسلم در اخبار از ذکر وجه و ید و نفس و سمع و بصر
و تعطیل چنانکه گفت لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
و سوال کردند یکبار از ایشان از خدای تعالی او گفت اگر سوال
از ذات او کنی لیس کمثله شیء و اگر از صفات او کنی الله احد
الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اگر
سوال از نام او کنی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر سوال از فعل او
کنی کل یوم هو فی شان و قول ایشان در استوا آن
بود که مالک بن انس گفت در وقتی که از وی این سوال کردند
او گفت استوا معلوم است و چگونگی نامعقول است و ایمان
بدان واجب است و سوال از آن بدعت است و مذهب

ایشان

ایشان در نزول همچنین است و اجماع است
ایشان را که قرآن کلام خدائیست نامخلوق در مصحفها
نوشته و در زبانها خوانده نگاه داشته در
سینها نی آنکه متعرض شوند مر لفظ بت را و تاویلها ف
را که سنت آنرا ایراد نکرده است و اجماع کردند
روا بودن رویت خدای تعالی در بهشت با بصار
و آنچه نفی است در قرآن ادراک ابصار از بهر آنست
که ادراک موجب کیفیت و احاطت است فاما رویت
نه چنین باشد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم الحدیث
انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة
البدر لا تضامون فی رویته و اجماع کردند

که ایمان آورید واقرار دهند بجملهٔ آنچه ذکر کرد الله
سبحانه وتعالی در کتاب های خود و بر روایات انبیا علیهم السلام
درست از بهشت و دوزخ ولوح وقلم و حوض
وشفاعت و صراط و میزان و صور و عذاب گور
و سوال منکر و نکیر و بیرون آوردن گنهکاران را از
دوزخ بشفاعت شافعان و بعث بعد از مرگ
وانکه بهشت و دوزخ را از برای ابد آفرید واهل
بهشت و دوزخ در آن جاوید باشند و نعمت
یافته و عذاب کرده بغیر اهل کبائر از مومنان
که ایشان در دوزخ جاوید نباشند و اجماع
است ایشانرا که خدای عزوجل خالق کردار ایشان

بندگان است همچنانکه آفریدگار ایشان است و در قرآن گفت
والله خلقکم وما تعملون و خلق جمله که میرند باجل میرند
و شر و معاصی جمله بقضاء و قدر است نه آنکه کسی را بر
خدای حجتی بود بلکه او راست حجت بالغه چنانکه فرمود
فلله الحجة البالغة ولا یرضی لعباده الکفر یعنی راضی
نشود بکفر و نافرمانی ما و رضا نه اراده باشد و نماز
کنند بمامومی هر نیکو و بدی و گواهی ندهند مرکسی را
که از اهل قبله مسلمانان باشند نه بهشت از بهر خیری
که کرده باشد و نیز گواهی ندهند او را بآتش از بهر
کبیره یعنی گناه بزرگ که کرده باشد و دانند خلافت
در قبیلهٔ قریش است هیچ کس را با ایشان منازعت

نیست و با ولاة بعض پادشاهان خروج نکنند واگرچه
ظالم باشند و ایمان دارند بکتب فرستاده و جمله پیغامبران
و رسولان و بدانکه ایشان فاضلترین آدمیان اند و محمد
علیه الصلوة فاضلترین ایشان بود از بعد ایشان
و خدای تعالی رسالت بدو ختم کرده و فاضلترین
آدمیان بعد از و [redacted]
پس تمام ده یاران پس انانکه گواهی داد رسول خدای
علیه الصلوة ایشانرا بهشت پس عالمان با عمل پس
ازان کسی که منفعت او بیشتر باشد آدمیانرا و
واجماع کردند بر تفضیل رسولان بر
ملائکه و اختلافست در تفضیل ملائکه بر مؤمنان

انکه

وانکه ملائکه بر یکدیگر فضل دارند همچنانکه میان مؤمنان
است و اجماع کردند که طلب حلال فریضه
است و زمین خالی نشود از حلال که الله سبحانه
و تعالی طالب است بندگانرا بطلب حلال و مطالبت
نکردی الا بدانچه ممکن بودی مگر انکه در موضعی بسیار
باشد و در موضعی اندک پس انکس که ظاهر او نیک است
تا متهم نشود در مال و آنچه کسب کرده است و
واجماع کردند که کمال ایمان اقرار بزبانست
و تصدیق بدل و عمل باعضا انکس که ترک اقرار کند
او کافر است و انکس که ترک تصدیق کند او منافق
است و هر که عمل ترک کند فاسق است و هر که متابعت

تو کنند او مبتدع است که اعتقاد کنند که مردم بر یکدیگر
دیگر فضیلت دارند با یمان و انکه معرفت بیک منفعت
نکنند تا انکه لا اله الا الله محمد رسول الله نگویند مگر
انکه او را عذری ثابت بشرع و روا داشتند استثنا
بر ایمان یعنی گفتن ان شاء الله لیکن انکه در دل ایشان شکی
باشد بلکه بر طریق تاکید و مبالغت باشد که عاقبت
کار پوشیده است و از حسن بصری سوال کردند که
مؤمن انت حقا یعنی انکه مومن بحقی الحال از می خواهی
که خون ریختن من باز دارد و هر چیز را که من ذبح
کنم یعنی بکشم حلال باشد و مناکحت من جایز باشد
من مومنم حقا و اگر آن می خواهی که مرا بهشت

برد

برد و از دوزخ دور کند و رضا باری رحمن در ان بود
من مؤمنم ان شاء الله و بدرستی که الله تبارک و تعالی
در کتاب خود استثنا کرد در گفتار او لتدخلن المسجد
الحرام ان شاء الله آمنین و اینجا هیچ شک نبود و یکی را از
درویشان سوال کردند ازین استثنا که از حضرت
آفریدگار عز اسمه است گفت ارادت بدین استثنا
ادب کردن است بندگان او بیدار کردن ایشان که حق تبارک
و تعالی استثنا کرد با کمال علم روا نباشد حکم کردن
دیگری را الا استثنا با قصور علم و این همچنین
پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت در اهل گورستان الحدیث
و انا ان شاء الله عن قریب بکم لاحقون و نبود در هر کل

بشکل و دیگر زنان ایشان که **و اجماع** کردند بر انکه
کسبها و تجارتها و صنعتها مباح است بر انکه یاری
کنند نیکی و تقوی را بجنت انکه انرا سببی جانه مور زق را
والد از کسب نکنند بمذلت سوال گرفتار کردند و نیز حلال
نباشد سوال مر انکس را که توانگر است با خداوند قوت
فصل و اجماع کردند که درویشی فاضلتر
از توانگریست اگر مقرون باشد برضا و ازین بود
که پیغامبر علیه الصلوة انرا اختیار کرده و جبرئیل علیه السلم
اورا اشارت کرد بدان هنگام که عرض کردند برو
کلید خزینهاء زمین بر انکه نقصان نشود اورا
بنزد خدای برپشه و اشارت کرد اورا جبرئیل

که

که تواضع کنند و گفت الحدیث أُرِيدُ أَجُوعُ يَوْمًا وَأَشْبَعُ يَوْمًا
فَإِذَا جُعْتُ تَضَرَّعْتُ إِلَيْكَ وَإِذَا شَبِعْتُ حَمِدْتُكَ
وَذَكَرْتُكَ و انکه هو گفت صلی الله علیه وسلم اللَّهُمَّ أَحْيِنِي
مِسْكِينًا وَأَمِتْنِي مِسْكِينًا وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ
اگر از حضرت رب العزة درخواسته تا مسکینان
در زمرة او باشند ایشانرا فخری عظیم و فضلی
عظیم بودی فکیف چون سوال کرد که اورا حشر
کنند در زمره مسکینان و خدای تعالی او را با ایشان
صبر کردن فرموده و گفت وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ لآية الحديث الْيَدُ
الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى و گفت الحديث اليد العليا

در آن [illegible] آورد قول مصطفی [illegible] صلی الله علیه وسلم

خیر من الید السفلی ٥ و گفت الحدیث الید العلیا هی المعطیة
والید السفلی هی السائلة ٥ او را جواب گویند که دست
دهنده فضیلت را در یابد بسبب آنکه آنچه دارد بیرون
می کند و دست گیرنده بدان ناقص است که چیزی
حاصل می کند و نیز فضیلت سخا و عطا دلیل است
بر فضل فقر چه اگر در ملک گرفتن چیزها پسندیده
بودی ترک کردن آن بعطا نکوهیده آمدی و آنکس که
توانگری را فضیلت می نهد بر نفقه کردن و عطا بر درد
و پیشی همچنان است که معصیت را بر طاعت برمی
گزیند از بهر فضل توبت و آنکه توبت را فضل می نهد
از بهر ترک معاصی نکوهیده همچنین فضیلت کند نفقه

کردن

کردن را که بیرون کردن مال بنده را از خدای باز دارد ٥
فصل فقر غیر تصوف است بلکه نهایت آن
بدایت فقر باشد و همچنین زهد نه فقر باشد و فقر نزد ایشان
حاجتمندی است و نابودن و بس بلکه فقر پسندیده استوار
بودن است بخدای و رضا بقسمت و هیچ صوفی نه طامع
باشد که صاحب ملامت آن باشد که نیکی را آشکارا نکند
و بد در ضمیر ندارد و صوفی آنست که بخلق مشغول
نگردد و نیز نظر بقبول و رد ایشان نکند ٥ ٥ ٥
واجماع کرده اند بر ترک کردن شغلها و سببها
و کارها و فراغت از بهر طاعت بزرگوارترست و فاضلتر
آنکس را که تیمار داشتن را ترک کند بطلب روزی و تکیه کند

برانکه حق تبارک و تعالی ضمان کرده است مکر آنکس را که
یکسان شود او را خلوت و جلوت و مخالطت و عزلت
و پیوسته قد وقت را مستظهر باشد در همه احوال ١١
و بعضی از ایشان گفتند که بروزی تیمار مدار چرا که
خدای متهم کردن به ضمان روزی استوار نباشی ١ و بعضی گفتند
از جای خوردن از جای پوشیدن فانی کرده ١ و دیگری را
گفتند از کجا می خوری او گفت از آنکس سوال کن که او مرا
طعام میدهد که از کجا میدهد ١ وَاجْمَاعْ
کرده اند که کردار بندگان سبب نیک بختی و بدبختی نباشد
که پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت الحدیث السَّعِیدُ
من سعد فی بطن امّه والشّقی من شقی فی بطن امّه ١

وبرانکه ثواب

و برانکه ثواب فضل خداوند است و عقاب عدل او و رضا
و سخط دو صفت عظیم اند که متغیر نشوند بکردار
بندگان هر که خدا از و راضی گردد او را چنان کند که عمل
اهل بهشت کند و هر که از و ناخشنود باشد او را
بعمل اهل دوزخ دارد و رضا بقضا و صبر بر بلا و شکر
بر نعمتها واجب است بر هر یکی از مسلمانان و امید و ترس
دو مهار است که بنده را منع کنند از رفتن راه دوزخ و هر دل
که از هر دو خالی شود خراب گردد و امر و نهی و حکمها
بندگان لازم است مر بنده را مادام که عاقل باشد الا آنکه
جون دل صافی شود و اعضای رنج تکلیفها از وی برخیزد
نه اصل وجوب آن و بشریت او زائل نگردد از هیچ کس

کردد

واگر چه بر هوا برود بجز از آنکه بشریت وقتی ضعیف
وگاهی قوی شود و آزادی از بندگی نفس روا است
در حق صدیقان و صفتها تا بسنگ بلکه نیست گردد
از عارفان و فرو نشینند در حق مریدان و بنده در
احوال انتقال می کند تا صفت روحانیان گیرد
زمین از بهر او در نوردیده شود و بر روی آب برود
و از چشمها پنهان گردد و داند که دوستی از بهر خدای
و دشمنی از بهر خدای از بزرگترین عروه ایمان است
و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است بر آنکس که
قدرت دارد بدان مقدار ممکن باشد و باجماع
کرده اند بر اثبات کرامات اولیا و روا داشته اند اما

در روزگار

در روزگار پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نیز نه بروزگار او
و نبوت انبیا بمعجزه ثابت نشود لکن بفرستادن
خدای عز و جل ایشان را ثابت است و فرق میان
معجزه و کرامات است که پیغمبر واجب باشد اظهار
معجزه و تحدی کردن بران و بر ولی واجب است که
کرامات را پوشیده دارد الا آن مقدار رب العزة
ظاهر کرده اند بدان چیز و انکار کنند خصومت در دین
و مشغول کردند بر آنچ ایشان را است و بر ایشان
لازم است و باجماع کرده اند که مباح است
پوشیدن همه نوعها از جامه الا آنکه شریعت
حرام کرده است پوشیدن آن بر مردان و آن جامه

است که بیشتر بن آن ابریشم باشد و دانند که اقتصاد
کردند بر جامها خلقان و مرقعات فاضلتر باشد که
رسول گفت صلی الله علیه وسلم الحدیث ما قلَّ وکفی خیرٌ
مما کثُرَ والهی و نیز هرچه از دنیا حلال است
آن را حساب است و هرچه حرام است عقوبت خواهد
بود و نیز پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت الحدیث مَن ترک
ثوبَ جمالٍ وهو قادرٌ علی لُبسِه کساه الله من حُلل
الکرامة یوم القیمة و اختیار کنند پوشیدن مرقع
معالخن معانی را که کم مؤنت باشد و کمتر در دیده کردد
و بر پوشنده دیرتر بماند و تواضع نزدیکتر باشد و
سرما و گرما را دفع کند و اهل شر را در آن طمع نباشد

و از فساد و کبر منع کند و از عایشه رضی الله عنها
روایت است که گفت فرمود دوست من رسول خدای
صلی الله علیه وسلم که نیفکند از من پیرهن را تا آن را رقعه
بر ننهم و عبدالله عمر را رضی الله عنهما در حدیثی یاد کرده
است که من مصطفی را دیدم که رقعه زده جامه را و
ابوبکر را دیدم که گلیم را خلال بر زده بود و عمر را دیدم
که پیراهنش برداشته بود از رقعها و انس مالک رضی عنه
گوید دوستترین رنگها بر مصطفی علیه الصلوه سبز بودی
و جامهٔ اهل بهشت سبز باشد و هم انس روایت کند
از مصطفی علیه الصلوة والسلام که گفت الحدیث خیرُ ثیابکم البیاض
یعنی آن باشد که جوانتر و لایقتر بجملهٔ مردم جامهٔ

سبب باشد و **اجماع** کرده اند بر نیکوئی آواز
داد در قرآن مادام که معنی را خلل نکند که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم گفت در حدیث زینوا القرآن باصواتکم و نیز
مصطفی گفت در حدیث ان لکل شیء حلیة و حلیة
القرآن الصوت الحسن و کراهیت داشته اند
خواندن قرآن را بالحان مقطعه اما شعرها
و قصاید شنیدن از رسول علیه السلام سوال کردند از
شعر گفت آن سخنی است نیک آن نیک و بد آن بد
شعر نیک آنست که موعظت و حکمت باشد و ذکر
صفات خدای و نعتهای وی و صفت صالحان و متقیان
و اما آنچه ذکر سرابها و منزلها و روزگار و امثال آن داشته

باشد سماع آن مباح است و آنچه هجو و سخن بد باشد سماع آن
حرام و آنچه وصف روی نیکو و خد و موی و آنچه موافق طبایع
باشد و نفوس سماع آن مکروه است مگر عالم ربانی را که
تمییز میان طبع و شهوت و الهام و وسوسه تواند کرد
مر آنکس را که نفس خود را میرانیده باشد بریاضت و مجاهده
و بشریت وی فرومرده و از حظ خود نیست گشته باشد
و حقیقت او باقی بود همچنان بود که خدای عز و جل
فرموده الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
و نشان این صفت آنکس که مدح و ذم و منع و عطا و جفا
و وفا نزد او یکسان باشد سوال کردند بعضی مشایخ
را از سماع گفت سماع اهل حقیقت را سنت است

و اهل فرمان و پرهیز کاری را مکروه است و نیز اصحاب
نفوس و حظوظ را مکروه است و از جنید رحمة الله علیه سوال
کردند از سماع گفت هر سماع که بنده را جمع کند بحضرت
خدای تعالی آن مباح است و اما سماع آواز خوش و نغمه
خوش آن نصیب روح باشد و آن مباح است که آواز خوش
در اصل پسندیده است و در تفسیر آمده که خدای عز و جل
گفته است یزید فی الخلق ما یشاء که آن آواز نیک خوش
است و بعضی گفته اند که آواز خوش بلا فرو نشود
لیکن آنچه درد لست بحرکت آورد بس اهل سماع تفاوت
دارند در حال سماع بعضی هستند از ایشان که در حال
سماع ترس و اندوه و اشتیاق بر ایشان غالب گردد

از تاثیر آن گریه و زاری و شهقه و جامه دریدن و اضطراب
پدید آید و باشد که بر ایشان امید و شادی و استبشار
غالب گردد و از این طرب و رقص و دست زدن پدید آید و از
داود علیه الصلوة روایت کنند که استقبال سکینه برقص
کرد و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت است که بیا
مدیم بحضرت رسول علیه السلام من و زید و جعفر جعفر را
گفت تو مشابهت داری بخلق و خُلق من جعفر حجل
شد و مرا گفت تو از منی و من از تو من حجل گشتم ابو عبیده
در معنی حجل گوید که آن باشد که یک پای بر دارد و
بیک پای بر جهد و این باشد بهر دو پای الا آنکه بر جستن
باشد نه رفتن و بدرستی که مستمع را در حال سماع

شوقی پدید آید از آنچه یاد کنند و برجهد از جای خویش بر مثال
مرد ازکیسی که پیش محبوب رود و چون بداند که راه محبوب
بسته است تکرار کند بر جستن را و بگرید ذکر دشمها پیدا کند
و بدرستی که این بر تو دری باشد که ظاهر شود در حال
سماع میان جسد و روح و این از بهر آنست که جسد
سفلانی است و اورا از خاک آفریده اند و روح علوی است
اورا از فرح آفریده اند پس ~~آفریده~~ روح بلند گشت و جوید
سوی عالم فوق عالم و بیند که تن فرو می آید بجای خود
تا سکون ام را واقع شود و بدرستی که این چیز از بشان
بر سبیل فرح و خوشی در حال سماع باشد و این
ممنوع نیست مگر آنکه نه از صفات محققان است

و حکایت کنند از ابی عبد الله محمد بن عطا الروذباری
که گفت سر صادق در سماع سه چیز باشد علم بخدای
و وفا بدان چیز که او بر انست و جمع کردن همت و آن جای
که در آن سماع کنند چند چیز باید بوی خوش و آرام و
نابودن اضداد و دیدن کرام و سماع کنند سه معنی
را بر محبت و خوف و رجا و حرکت بر سه نوع است طرب
است و وجد و خوف طرب را سه علامت است رقص
و دست زدن و شادی و وجد را سه علامت است غیبت
و برجستن و بانگ کردن و خوف را سه علامت است گریه
و بروی زدن و فریاد کردن

فصل

در فروع دین و احکام آن اجماع کرده اند که واجب است

آموختن آن قدر که با حکام شریعت جاهل نباشد از
حلال و حرام تا عمل موافق علم باشد که گفته اند هر وقت
که علم از عمل برهنه شود عقیم باشد و چون عمل از علم
خالی شود سقیم باشد پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت
الحدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم و از مذهبها مذهب
فقهاء اهل حدیث اختیار کرده اند و انکار نکنند اختلاف
علما را در فروع که مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت الحدیث
اختلاف العلماء رحمة و سوال کرده اند از یکی از علمانی
که اختلاف ایشان رحمت باشد گفت ایشان که چنگ
در کتاب خدای تعالی زده اند جهد کنند کان در متابعت
رسول اقتدا کنند کان بصحابه رسول و ایشان سه گونه

اند اصحاب حدیث و فقها و علما صوفی اما اصحاب حدیث
بظاهر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم کار کنند که آن اساس
دین است خدای تعالی گفت ما آتیکم الرسول فخذوه وما
نهیکم عنه فانتهوا و پیوسته بسماع حدیث و نقل آن و اند تیتم
در آن و جدا کردن صحیح از سقیم و ایشان نگه دارند کان
دین اند و اما فقها فضیلت دارند بر اصحاب
حدیث بعد قبول علم ایشان بانچ خاص شوند بدان از فهم
و استنباط در فقه حدیث و نظر را تیز کردن در ترتیب
احکام و حدود دین و تمیز کردن میان ناسخ و منسوخ
و مطلق و مقید و مجمل و مفسر و خاص و عام و محکم
و متشابه ایشان حاکمان دین و علمها آنند و اما صوفیان

متفق با صحاب حدیث و فقها در معانی ایشان و جمله از
متابعت هوا دور باشند و با یشان دو گروه اقتدا کنند
و از صوفیان هر کس که این دو علم نداند رجوع کند با یشان
در احکام شریعت و حدود دین اگر ایشان اجماع کنند
صوفیان بر اجماع ایشان بروند و اگر ایشان را اختلاف
باشد صوفیان طریق اولیتر و نیکوتر بروند و نه مذهب باشد
صوفیان طلب تاویلات و رفتن در شهوات است پس صوفیان
بعد ازین مخصوص گشته باشند بعلمها عالی و احوال ظریف
و سخن ایشان در علم معاملت بود و عیب حرکات و سکنات
و بلندی و شریفی مقامات و این مانند توبت و زهد و پرهیز
کاری و صبر و رضا و توکل و محبت و خوف و رجا و مشاهده

و یقین و قناعت و صدق و اخلاص و شکر و ذکر و فکر و مراقبه
و اعتبار و وجل و تعظیم و اجلال و پشیمانی و شرم و جمع
و تفرقه و فنا و بقا و معرفت مردم و مجاهدتها و ریا
ضتها و دقیقها ریا و شهوت پوشیده و شرک پوشیده
و آنکه چگونه از آن خلاص یابند و ایشان را از علوم
استنباطها است که بر فقها مشکل گردد و آن مانند عوارض
و حقایق و عوائق و تجرید و توحید و منازل تفرید
و جنایات سر و تلاشی چیزها چون مقابله کنند بتقدیم
و پوشیدن احوال و جمع مفرقات و اعراض از عوضها
و ترک کردن اعتراض ایشان مخصوص اند بواقف شدن
از مشکل این مسایل تا طلب کردن این احوالها و سخن

در صحیح وسقیم این منازل کنند که ایشان نگاه
دارندگان دین واعیان آنند پس اگر کسی را مشکل
شود علمی از علوم سه گانه بر وی باید که رجوع
کند با امامان ایشان چنانکه اگر کسی را از علم حدیث
مشکلی باشد در آن مسئله رجوع با ائمه حدیث کنند
که علم حدیث ومعرفت رجال ایشانرا است وکسی را
که مشکل شود بر وی از دقائق فقه رجوع بعلما
وفقها کنند وآنکس را که مشکل گردد از احوال
ریاضتها ودقائق ورع ومقامات متوکلان
تا درین مسائل رجوع با امامان صوفیه کنند
نه بدیگری که اگر نه چنین کنند خطا کرده
باشند

فصل در قول ایشان که تصوف چیست وآداب

اهل تصوف مختلف است جواب مشایخ در تصوف
همچنانکه احوال مختلف است هر یکی از ایشان جواب
بحسب حال خود گفته است و بر قدر آنکه سائل
احتمال تواند کرد مثلا اگر سائل مرید بوده است
جواب او بر ظاهر مذهب بوده است از آنجا که علامت
باشد و اگر سائل متوسط بوده است جواب او
از آنجا بوده است که احوال او ست و اگر سائل عارف
بوده است جواب از حقیقت بوده است و ظاهر
ترین جوابی آنست که یکی از ایشان گفته است که
اول تصوف علم است و میان آن عمل و آخر آن موهبت

که علم مراد را کشف کنند و عمل یاری طلب کنند و موهبت بکمال
امیدها رسانند و اهل آن بر سه طبقه اند مرید طالب است
و متوسط رونده است و منتهی رسیده است مرید صاحب
وقت است و متوسط صاحب حال است و منتهی صاحب
نفس است و فاضلترین چیزی نزد ایشان شمردن
نفسها است مرید در طلب مراد می رود و از متوسط
مطالبت آداب مقامات می کنند که متوسط صاحب تلوین
است که از حالی بحالی می رود که آن حال در زیادت است
و منتهی رسیده جمله مقامات را گذاشته است و او در
محل تمکین است احوال او را متغیر نکنند و ترس بدو تاثیر
نکنند چنانکه از زلیخا باز گفته اند که [illegible] را از حال که صاحب

تمکین بود در کار یوسف دیدار یوسف در وی تاثیر نکرد
چنانکه در دیگر زنان تاثیر کرد که دستهای خود ببریدند
و الا وجه او تمامتر بود در محبت از ایشان پس مقام مرید
مجاهدت است و چشیدن تلخیها و دور بودن از حظوظ
نفس و هر چه مراد نفس باشد و مقام متوسط
بر نشستن است در طلب مراد و مراعات صدق در جمله
احوال و ادب را بکار فرمودن در مقامات و مقام منتهی
صحو است یعنی با هوش بودن و تمکین و حق را اجابت کردن
از آنجا که او را بر خوانند و یکسان باشند در حال سختی
و آسانی و منع و عطا و جفا و وفا خوردن او و جوع
گرسنگی باشد و خواب او چون بیداری بود و از حظ خود

فانی گشته باشد و حقیقت او باقی باشد ظاهر او با خلق
باشد و باطن او با حق باشد و جملهٔ این نقل کرده شده است
از احوال پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را خالی بودن در غار حرا
و همچنین حال اصحاب صفه که در حال تمکین امیران
و وزیران بودند و مخالطت با ایشان اثر نمی کند

فصل در ذکر هویدا کردن حکمها مذهب

بدرستی که مذهب را ظاهر است و باطن ظاهر آن
ادب نگه داشتن است و اخلاق و باطن آن فرو آمدن
احوال در مقامات و احق نه می بینی که جز سید
علیه الصلوة والسلام آن شخص را که در نماز بازی می کرد
خواجه فرمود که اگر دلش ترسان بودی اندام او نیز

ترسان بودی و آمده است که جنید رحمه الله ابو حفص
را گفت یاران خود را ادب چنان کردی که سلطانان
بنده را کنند گفت نه یا ابا القسم لکن نیک ادب در ظاهر
عنوان نیک ادبی است در باطن و سری سقطی رحمه الله
گفت نیک ادبی ترجمان عقل است و نگاه داشتن ادب
در آنچه میان ایشان است مقدم است بغیر از نه می
بینی که چگونه الله تعالی اهل ادب را مدح کرد و بزرگی
محل ایشان در حضرت گفت ان الذین یغضون
اصواتهم عند رسول الله الآیه و ابو عبد الله خفیف
روایت کند که رویم گفت رحمه الله ای فرزند عمل را نمک ساز
و ادب را آرد و گفته اند همه تصوف ادب است

حداد رحمه الله
رحمه الله

ادب مرد را به [illegible]

هر وقتی را ادب است و هر حالی را ادب است و هر مقامی را
ادب است هر که ملازم ادب شود بجای مردان برسد و هر که
بی ادب است او دور است از انجا که پندارد که نزدیک شد
و مردود گردد آنجا که امید قبول دارد و گفته اند
که هر که از ادب دور است از جمله خیرات دور است که
و گفته اند ادب نفس آنست که خبر او را معلوم کنی و او
را بر خیر مشغول کنی و شر او را بیاموزانی و از آن منزجر
گردانی و گفته اند ادب بهتر درویشان است و
آرایش توانگران است و مردم در ادب بر سه طبقه
اند اهل دنیا و اهل دین و اهل خصوصیت از اهل
دین اما ادب اهل دنیا بیشترین آن فصاحت

۲
از خدا جوییم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از لطف رب

باشد و بلاغت و حفظ علمها و اخبار پادشاهان و اشعار
عرب و اما اهل دین اکثر ادب ایشان با ریاضت
نفس باشد و تادیب جوارح و تهذیب طبیعتها
و نگاه داشتن حدود و ترک آرزوها و دور بودن
از شبهتها و مسارعت بخیرها و اما خاصان
اهل دین ادب ایشان نگاه داشتن دلهاست و راست
داشتن پنهان و آشکارا و تفاضل مریدان بعلم است
و از آن متوسطان بادب و از آن عارفان بهمت
و گفته اند که همت آنست که تو نفس را انگیزی بر طلب
معانی و قیمت هر مرد همت اوست و از ابو بکر واسطی
حال مالک بن دینار و داود طائی و محمد واسع و امثال

ایشان از عبّاد بوسعید گفت این قوم بیرون نشدند از
نفس مگر سوی نفس یعنی ترک نعیم فانی کردند از بهر نعیم
باقی، و از جنید تفسیر این آیت که خدای گفت لا یسألون
الناس الحافا بوسعید گفت علم ایشان ایشان را منع
کند که حاجتهاء خود نه بخدای خود بردارند، و حصری
گفت که روز قیامت چون دوزخ زفره زند همه کس از بزرگ
و خسیس گویند نفسی نفسی مگر محمد صلی الله علیه وسلم بحد شفا
کرده و گوید امتی امتی نماند هیچ کس نفسی نفسی جز علت تا گوید
رنجت رنجت تا بدانند که آدمی که محل حوادث است از کار
علت خالی نشود، فصل بزرگترین خصلت
ایشان اخلاق ایشان است سوال کردند عایشه را از

خُلق رسول صلی الله علیه وسلم گفت خُلق او قرآن بود که خدای
تعالی گفت خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین،
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت الحدیث ألا أخبرکم بأحبّکم
الیّ وأقربکم منی مجلسا یوم القیمة، قالوا بلی قال أحسنکم
اخلاقا الموطئون اکنافا الذین یألفون و گفت صلی الله
علیه وسلم الحدیث سوء الخُلق شؤم واشرارکم اخلاقا،
و ابوبکر کتانی گفت تصوف خلق است آنکس که بخوی
زیادتی دارد برتر در تصوف بود زیادتی دارد
و خلق ایشان برچه بار است و فروتنی و نصیحت
و شفقت و احتمال و موافقت و احسان و مدارات
و ایثار و خدمت و الفت و بشاشت و کرامت و فتوت

و جاه بذل کردن و مروت و مودت و سخا و عفو و وفا و حیا
و تلطف و گشاده رویی و خوش زبانی و آرام و دعا و ثنا
و نیکو ظنی و شکستن نفس و حرمت داشتن برادران
و بزرگ داشتن مشایخ و رحمت کردن بر صغیر و کبیر
و اندک داشتن آن چیز که از و باشد و بزرگ داشتن
آن چیز که بر و باشد و سوال کردند از سهل بن عبد الله تستری رحمه الله علیه
از خوی خوش گفت کمترین آن بار کشیدن است و ترک مکافات
و رحمت بر ظالم و دعا کردن او را این اخلاق صوفیان است
نه آنکه قومی دیگر گویند و انرا مانند کنند بتصوف که ایشان
طمع را زیادت نام نهند و بدخویی را اخلاص گویند و
عیش و لذت بد را نیکویی گویند و پی روی هوا را ابتلا

گویند و رجوع بدنیا را وصول گویند و بدخویی را صولت گویند
و فحش گفتن بزبان را ملامت گویند و نباشد این جمله طریق
قوم و حکایت کنند از ابی یزید بسطامی قدس الله روحه که گفت دو
زی تو یکی از یاران خود را گفت برخیز تا پیش آنکس رویم که
مشهور کرده است خود را بزهد هر دو قصد او کردند
چون او را دریافتند از سرای خود بمسجد آمده بود
بایزید بدو نظر کرد و او در مسجد خیو را بجانب قبله انداخت
یار خود را گفت این مرد که بر ادب شریعت امین نباشد بر آنچ
دعوت می کند از مقامات اولیا و باز گردید و برو سلام
نکرد

فصل در مقامات که مقام بنده است
بحضرت خدای تعالی در عبادات الله تعالی گفت وما

[illegible]

منّا اِلّا لَهُ مقامٌ معلومٌ اول مقامی انتباه است و این بیرون آمدن
بله است از خواب غفلت پس توبه است و آن رجوع است از ما
سوی خدای تعالی پس از آنکه رفته باشد با آنکه پیوسته
کند
پشیمان باشد و استغفار بسیار پس انابت و آن رجوع
از غفلت است سوی ذکر و بعضی گفته اند توبه ترک ذنب
است و انابت رغبت و قومی گویند توبه در ظاهر است
و انابت در باطن پس ورع و آن ترک کردن چیزی است
که برو مشتبه گشته باشد پس محاسبت نفس است
و آن نگاه داشتن رابحت آن از نقصان است و آنچه سود
او باشد و زیان او پس ارادت است و آن استدامت رنج
است و ترک راحت پس زهد است و آن ترک کردن حلال از

است
دنیا است و رغبت از آن و شهوتهای آن بگردانیدن پس فقر
و آن نابودن املاک است و خالی شدن دل از آنچه دست ازو خالی
است
باشد پس صدق است و آن راستی نهان و آشکارا است پس تصبر
و آن تحمل نفس است بر دشواریها و چشیدن تلخیها و این
آخر مقامهای مریدان است پس صبر است و آن ترک شکایت
است پس رضا است و آن لذت یافتن است ببلاء پس اخلاص
است و آن بیرون کردن خلق است از معاملهٔ حق
پس توکل است بر خدای و آن اعتماد کردن است برو
که طمع از جمله زایل کند بجز ازوی **فصل**
اما احوال که آن معاملت دلها است و آنچه فرو آید بدلها
آید
از صفا ذکرها جنید گفت حال چیزها باشد که بدل فرو

است
وهمیشه نباشد و ازین جمله مراقبت است و آن نگرستن
بصفا و یقین سوی مغیبات پس قرب است و آن جمع
کردن همت است بحضور خدای تعالی بغایت شدن
از انچ جز اوست پس محبت است و آن موافقت دوست
است در انچ دوست می دارد و دشمن می دارد پس
رجا است و آن راست داشتن حق است در انچ وعده کرده
است پس خوف است و آن مطالبت دلها است بحملها
باری سبحانه و تعالی و کلفتهاء وی پس حیا است و آن باز دا شتن
دل است از گستاخی و این از سر آنست که نزدیکی اقتضا
این احوال کنند و از یشان هست که در احوال نزدیکی
نظر بعظمت خدای کنند و هیبت او تا ترس و شرم برو غالب

ن
شوند و کس باشد که نظر بر لطف خدای عز و جل و احسان
قدیم او کنند تا بر دل او محبت و رجا غالب شود و پس
دوست
شوق است و آن شیفتگی دل است نزدیکی یاد کرد
پس انس است و آن سکون است سوی خدای تعالی و استعانت
بوی در جمله کارها پس طمانینه است و آن سکون
است تحت مجاری قدر تنها پس یقین است و آن
است
تصدیق است با انکه شک بوی نه بیزد پس مشاهدت
و آن جدا کننده است میان دیده یقین و دیده عیان
که پیغمبر علیه السلم گفت الحدیث ان تعبد الله کانک تراه فانه
یراک و آن آخر احوال است پس فوایح لوایح و منایح
ها
باشد و حقیر آید عبارت از آن و ان تعدوا نعمة الله لا تحصو

فصل در بیان کردن اختلاف راه و آنکه مقصود
یکی است و درویشها که مختلف شوند از بهر مختلف
شدن حال قاصران باشند و مقامات روندگان و کسی
باشند بذکر و نافلها بسیار و مواظبت نمایند در اوراد
و کسی بوند که راه ریاضت و رنج سپرند و نفس را مقهور
کنند در مخالفات و باشند که راه خلوت و عزلت سپرند
و از مخالطت با مردم دور شوند طلب کردن سلامت را
و باشند که پیوسته در سیاحت و سفر باشند و غربت
جویند از شهرها تا کس او را نداند و باشند که پیوسته
در خدمت باشند و جاه به برادران بخشند و ثنا و ذکر
بر ایشان رسانند و باشند که همیشه در مجاهدت باشند

و سختیها می کشند و باشند که جاه خود را پیش خلق
اسقاط می کنند و بدیشان التفات نکنند و بخیر و شر
ایشان کار ندارند و باشند که راه عجز و انکسار سپرند
چنانکه خدای تعالی گفت و آخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا
عملا صالحا و آخر سیئا عسى الله ان یتوب علیهم و با
شند که پیوسته بتعلیم و نشستن با علما و سماع اخبار
و حفظ علوم روزگار گذارند و هر طریقی را موقفی
است حاجتمند باز سوی موقفی و دلیلی که او را باشد
تا از حیرت سلامت یابد و از فتنه آمن گردد یکی را
گفتند که فلان کس یاد کرد و گفت نمی دانم رجوع مگر آنکه
راه ناخوش است از کم بودن روندگان

فصل

در آنچه ایشان گویند در فضل علم خدای تعالی گفت شهد الله
انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط
اول ابتدا کرد بخود و ملایکه را دوم کرد انبیا و اهل
علم را سیوم و پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم العلماء
ورثة الانبیاء و هم او گفت صلی الله علیه وسلم فضل
العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و هم مصطفی گفت
علیه الصلوة والسلم الناس رجلان عالم و متعلم والباقی
همج و گفته اند علم روح است و عمل جسد و گفته اند
علم اصل است و عمل فرع و بدرستی که جمله مشایخ ما
علم را فضل نهاده اند بر معرفت و عقل که خدای تعالی
بعلم موصوفست و آنکه علم حاکم است بر عقل و عقل

حاکم نیست بر علم و گفته اند که علم بی عقل منفعت نکند
همچنین عقل بی علم منفعت نکند و بعضی از حکما را
گفتند که ادب کی زیان دارد گفت چون عقل ناقص باشد
و گفته اند ادب صورت عقل است نیکو کن عقل خود را
چگونه که خواهی و از فضل علم بود هدهد با قلت خطر
او جواب مر سلیمان را علیه السلم با بلندی مرتبت او
بفوق علم و صلوات او فقال احطت بما لم تحط به
آن بسبب علم بود با آنکه سلیمان در تهدید و وعید او
مبالغت میکرده

فصل در آداب سخن گفتن

ایشان با یکدیگر و از آنست که در سخن گفتن قصد نصیحت
و راه نمودن کنند و طلب راستکاری و آنچه منفعت

آن باز کرد در جمله و نیز مردم را بگویند مگر بقدر عقلها
ایشان که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم الحدیث نحن
معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم
و بگویند در مسیله که ازو سوال نکنند و اگر سوال
کنند جواب بر قدر سایل گویند حکایت
از جنید رحمه الله که او را گفتند که سایلی از تو سوالی
کند و تو جوابی او را بگوی پس دیگری همان سوال کند
و تو جوابی دیگر بگویی گفت جواب بر قدر سایل باشد
و گر او از دیگری سوال کند باید که از مقامهای کی در آن
سخن گویند و از چیزها که در آن استعمال نکنند
سوال نکنند و بعضی گفته اند این روا باشد که پیغمبر

جنید را از [illegible]

صلی الله علیه وسلم گفت الحدیث رب حامل فقه الی من هو
افقه منه و علم بذل نکنند مگر اهل آن را و بعضی گفته
اند که بذل کردن مر اهل و نا اهل را روا باشد که علم
خود بغیر اهل خود نه پیوندد و باید که بیش کسی عالم
تر ازو باشد سخن نگوید از عبد الله بن مبارک سوال
کردند بحضور سفین ثوری رحمة الله علیهما عبد الله
گفت من پیش استاد ان سخن نگویم و بعضی گفته اند که
علم نبایستی گفت نباید الا آنکس را که از وجد و فعل خود گوید
و گفته اند آنکس که بخاموشی خود منتفع نشده باشد
از سخن او منفعت نتوان گرفت و ادب آنست که
سخن نگوید در علم بیش از وقت آن که آفت بسیار از آن

بدید آید و از فواید باز مانند و باید که حذر کنند از طلب
جاه و منزلت نزد مردم و حطام دنیاوی تا از آن
کس نباشند که خدای تعالی او را منفعت نداده باشد
بعلم وی و بدین که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم از
علمی که منفعت نکند و گفته اند الحدیث من طلب العلم
لیماری به العلماء او یجاری به السفهاء او لیصرف
به وجوه الناس فلیتبوأ مقعده من النار و جهد
کنند که در راه شنیدن است یاد انستن کار کنند که گفته
اند هر که چیزی بشنود از علم درویشان و بدان کار کنند
باز گردد آن و حکم کنند در دل او و شنوندگان نیز از آن
علم منفعت یابند و هر کس که بشنود و بدان عمل کنند

نکنند آن چون حکایتی باشد که مدتی در خاطر بماند و پس فراموش
کنند و گفته اند سخن که از دل بیرون شود بدل فرو آید و
سخن که از دل بیرون نشود و از زبان بیرون شود بگوش
مجاوزت نکند **حکایت** کنند که شبلی جنید را
گفت رحمة الله علیهما چند خدای را عز و جل منادی کنی بحضور
عامه جنید گفت من عامه را منادی می کنم بحضرت باری
عز اسمه شبلی گفت قومی که فنا کردند اسرار خود را
به بهرهٔ نفس و بصرهای خود را بگسستند ایشان را جای برباد
خدای راه باشد ابو بکر شبلی از جنید مسئله پرسید او
را گفت میان تو و میان اکابر مردم ده هزار مقام است
اول مقام این مسئله است که بدان اشتغال کردی لا لا

لعنة الله علیهما هر دو بهما [illegible]

فصل وامّا آن سخنها که حکایت کنند از بایزید
و دیگران آن بنزد غلبهٔ حال بوده است و فوق سکر و غلبات
وجد آن کلمات را قبول و رد نیست. و سهل بن عبد الله گوید
علوم سه نوع است علمی از خدای و آن علم ظاهر است
چون امر و نهی و احکام و حدود و علمی را خدای عز و جل
و آن علم خوف و رجا است و محبت و شوق است و علمی
بخدای و آن علم بصفات خدا است و نعتهای وی. و گفته
اند علم ظاهر علم راه است و علم باطن علم منزل. و گفته اند.
علم باطن از علم ظاهر استنباط کنند و دریابند و هر
باطن که بظاهر قایم نباشد آن باطل است. و گفته اند هر
که بگوش شنود حکایت کند و هر که بدل شنود بیان کند

و هر که عمل کند بدانچ شنیده باشد راه یابد و راه نماید. و گفته
اند علم آواز دهد مر عمل را او را بخواند اگر عمل او را جواب
ندهد رحلت کند. و گفته اند علم دریافتن چیزی است
بدانچ آن بر آنست و عقل بصر او است و فوق در دل ایمان
منزلت دارد که منزلت چشم از چشم که بدان حق از
باطل جدا کنند و نیک را از بد. و گفته اند عالم آنچ بحس دریابد
اقتدا بدان کند و عارف بدانچ از راه یابد. و گفته اند ورع
فریفته نگردد. و گفته اند که عقل آنست که ترا آگاه
کند از موضعهاء مهلکه. و گفته اند اصل عقل خاموشی است
و باطن آن پوشیدن رازها و ظاهر آن اقتدا بسنت
و گفته اند که هر که که هوا غالب شود عقل بگریزد.

و گفته اند اگر خواهی که عقل را از احمق بشناسی باو جدلی
از محال بگوی اگر قبول کند بدانکه او احمق است و گفته
اند هر که را بو شنید کرد اند چیزی از علمهاء وی تو نظر مکن
بر عیبهای او اگر تو نظر کنی بعیب برکت انتفاع علم از تو
از تو برخیزد ه **فصل** در ادبهاء ایشان
در حال بدایت بدانکه او چیزی که بر مرید واجب است
بعد از انکه از غفلت بیدار شود آنست که قصد پیری کند
از اهل زمانه که امین باشد بر دین خود و معروف بود
بنصیحت و امانت شناسنده راه باشد پس مرید نفس
خود را تسلیم وی کند و اعتقاد کند که او را مخالفت
نکند و باید که صدق با او قرین باشد پس شیخ را لازم

است که او را دلیلی کند براه و چگونگی بازگشتن بحضرت
خدای و آسان گرداند بر مرید راه رفتن و شرایع اسلام
او را تعلیم کند بمقدار حاجت و اولیتر چیزی که مرید را
حاجتست تصفیت طعام و شراب و ملبس است که هر که مرید
را بدین چیزها دلیلی کند یاد خود در حال وی بدید آید
که پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم طلب الحلال فریضة بعد
الفریضة و بعضی گفته اند طلب حلال کردن بر همه فریضه
است و نوال حلال کردن بلی بر گروه فریضه است مگر بر
حد ضرورت پس قضا کردن آنچ از وی فوت گشته باشد
از فرایض پس مظلمها را رد کردن بر اهل آن که پیغمبر گفت
ردّ دانق من حرام یعدل عند الله سبعین حجة و از

مظلمها هرچه غیبت و دشنام و سخن چینی بود حلالی
از آن بخواهند و استغفار کنند صاحب آنرا و هرچه کرده باشند
از ضرب و قطع و جراحت آنرا قصاص باشند پس از این معرفت
نفس باشند آنرا بریاضت ادب کردن و نفس را در صفت
است حریص بود در شهوت و مانع شود از طاعت
آنرا بمجاهده رام کرده اند و مجاهده آن باشد که هرچه نفس
بدان الفت گرفته باشد او را از آن منع کنند و او را بر
بر مخالفت هوا دارند و از شهوتها باز دارند و گرفته
کرده اند و او را بر رنجها و چشیدن تلخیها دارند و او را بر ورد
بسیار کردن و پیوسته روزه داشتن و نماز نافله
کردن دارند با آنکه پشیمان گردند از آنچ خلاف فرموده

خدای و رسول باشند و از عادتهای بد باز دارند و جهد کنند
تا خوابهای به بیداری بدل کنند و سیری را بگرسنگی و
آسایش را بسختی پس آنکه از جمله تائبان باشند که مخصوص
گشته باشند بمحبت خدای که خدای عزوجل می گوید ان
الله یحب التوابین و پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم الحدیث
الشاب التائب حبیب الله و از ایشان باشند که خدای
تعالی مبدل کرده باشد بدیهای ایشان به نیکیها و از
جمله آن بندگانی باشند که مخصوص گشته باشند بدعاء
بردارندگان عرش چنانک خدای عزوجل می گوید فاغفر
للذین تابوا واتبعوا سبیلک تا آنجا که می فرماید و ذلک
هو الفوز العظیم پس این قوم را عظمت باشد که حافظ

الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما

عرش دعا کویان اینست لمثل هذا فلیعمل العاملون
و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و توبت فرضست
بر جملهٔ مومنان که خدای تعالی می کوید و توبوا الی الله
جمیعا ایه المومنون و می کوید و من لم یتب فاولیک
هم الظالمون و بعضی مشایخ کفته اند غافل
کشتن از توبه کناهی که کرده باشی بتر از ان باشد که
بدان کناه مشغول باشی و انکس را که بیش از توبت
بمیرد سرو کار وی با خدای عزوجل است و ان ربک
لذو مغفرة للناس علی ظلمهم و ان ربک لسریع العقاب
و وقت توبت باقی است تا جان بحلقوم نرسد یا انکه
در توبه فرو بسته شود که آن وقت لا ینفع نفسا

ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا
پس از توبه ملازم پرهیزکاری باشند و جمله احوال
خود و بدانند که حساب او خدای عزوجل کند باستقصا
و می کوید و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا
بها و کفی بنا حاسبین و چون درست کشته باشد او را
مقام توبه و پرهیزکاری و در مقام زهد شروع
کرده باشد آن وقت او را رسد که مرقع بپوشد مرقع
تا بند ترا ذکر کرده و چون نقد بثمره شود و بدانستی
که این فاعل برخاسته است و تمییز برداشته
کشته است و کار از نظام افتاده تا ازین سبب
فساد پراکنده شده است و ستیز ظاهر کشته

بس پوشیدنِ مرقع او را واجبست که نفس خود را ادب کنند و آنرا
ریاضت دهند بمجاهدات و رنجها کشیدن و تلخیها چشیدن
و تحمل سختیها کردن و با ادب گشتن بمشایخی که اقتدا را
شایسته باشند و احکام و حدود دین را و اصول
مذهب و فروع آن بدانسته و آنکس که بدین صفت
نباشد حرام باشد او را شیخ طلب کردن و ارادت
نمودن و گفته اند آنکس که خود را ادب نکرده
است بدانکه عیبهاء خود را به بیند و احمقی نفس بدانند
و علم زایل کردن اخلاق بد معلوم ندارد روا نباشد
که بدو اقتدا کنند پس نفس خود را بمجاهدت دارند
و تفقد کنند زیادت او را از نقصان و آنچه سود و

زیان او باشد و حال خود را بر شیخ عرض می کنند
آن چیز که بدو آشکارا می شود در هر وقتی که گفته
اند نباشد عاقل و لبیب آنکس که عرض نکنند درد بر طبیب
و حکایت کرده اند از شیخ ابی محمد بن سلمه رحمة الله علیه
که گفت هر مریدی که در شبانروز حرکت او را چندین
و چندین مسئله درست نگردد او بر ابلهی رفته است
و حکایت کنند که جماعتی از مریدان پیش شبلی
حاضر شدند و هیچ مسئله نمی گفتند شبلی این شعر
انشاد کرد شعر کفی حزنا بالواله الصب ان
یری منازل من یهوی معطلة قفرا معنی
آنست که بس است آن اندوه شیفته عاشق را که

ببیند جای آنرا که دوست دارد یعنی معشوق فرو گذاشته
خالی و بعد از این باید که مرید مطالبت نفس خود را
بمنازل این مقامات که تقریر کرده شد بر ترتیب آن
و از یکی از مقامات انتقال نکند مگر پس از تصحیح
اداب آن چنانک بزهد مشغول نگردد تا از ورع
فارغ نگردد و نیز آنچ مانند آنست تا جمله معاملا
بدان باز گردد و بعضی گفته اند که عملی که دل
را حرکت آورد شریفتر از عملی باشد که جوارح
را حرکت آورد و پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم
الحدیث لو وزن ایمان ابی بکر با ایمان اهل الارض
لرجح و پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم الحدیث ما فاق ابو بکر

[illegible]

بکثرة الصلوة والصیام ولکن بشیء وقر فی قلبه
و از بهر این که حال کسی بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ظاهر شد چیزی که بدیگری ظاهر نشد که بمنبر بر رفت
خدایرا عز و جل ثنا گفت پس گفت آنکس که از شما بندگی
محمد می کرد بدرستی که محمد وفات کرد و هر آنکس
بندگی
که خدای محمد می کرد خدای محمد زنده است که نمیرد
و نیز با اهل ردت مقاتله کرد تا اسلام را نگاه داشت
و بعضی از مشایخ گفته اند که چون معاملت بدل
باز گردد خداوندان ایشان را آن هنگام بعمارت باطن مشغول
گردد و مباشرت احوال کنند و اسرار را مراعات
می کنند و انفاس را می شمارند که گفته اند عبادت

[illegible]

ربما

درویش خاطر را نقی کردن است و پرهیز کند از جمله پرهیزگا
و باید که بدایت خود را تباه نکرده اند بگفتار کسی که مدح کند
بلکه رجوع کند بدان چیز که از نفس خود بشناسد ۵ که گفته اند
سماع الفاظ نه چون مشاهدهٔ لحاظ باشد و نفس خود را
محروم کند بروزه و قیام شب و خدمت برادران ۵ ۵
جنید گفت رحمه الله علیه هر مرید که روزه بدارد و بشب نماز نکند
همچنان باشد که آرزو کن آن کند که صلاح او در آن باشد ۵
و بعد از این باید که نگاه دارد اوقات خود را در
تصرف کردن از خیر که چون وقت فوت شد در
نتوان یافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الحدیث لا ینبغی
للعاقل ان یکون شاخصاً الا فی ثلث مرمة لمعاش

رضی الله عنه

او تزود لمعاد او لذة فی غیر محرم ۵ و امیر المومنین علی
گفت سزاوارست مومن را که او را چهار ساعت باشد ساعتی
که با خدای خود مناجات کند ۵ و ساعتی که در آن
حساب نفس خود کند ۵ و ساعتی که پیش علما رود
آن عالمانی که او را بینا کرده اند با مر خدای ع و او را نصیحت
کنند ۵ و ساعتی که خالی دارد میان نفس و لذتها آن در آنچ
حلال باشد و نفس آنرا احتمال تواند کرد ۵ و حربرکت
پیش جنید رحمه الله فتم و او غمگین بود گفتم او را که چه بوده
است ترا گفت وردی آن مرا فوت شده است من گفتم
آنرا اعادت کن گفت چگونه باشد که اوقات معدود شده
و بعضی گفته اند که بیکار کام سابق گشته الحر صادق

است اوراد رتوان یافت و واجب است مرید را که ظاهر را
از اوراد خالی نکرده اند و باطن را از ارادت تا بواردات
رسد آن وقت با او واردات بود نه وردها و ارادت
بعضی از مشایخ مورث تسبیح در دست مریدی
دید گفت با آن چه می کنی گفت تسبیحها را بدان
می شمارم گفت بر تو باد که سیئات را بر شماری نه
تسبیحات را و یا بنگر که خدمت برادران غنیمت داری
و آن را تقدیم داری بر نافلها که عایشه رضی الله عنها
روایت می کند که دید پیغمبر را علیه الصلوة والسلام
که فارغ بودی در میان اهل خود یا نعلین از بهر
مسکینی بر هم نهادی یا جامهٔ بیوه زنی برمی دوختی

و ابو عمرو زجاج حکایت کند که من مدتی مرید پیش
جنید بودم و هرگز او مرا ندید الا که من مشغول بودم
بنوعی از عبادت و با من دراز ایام هیچ سخن نگفت
تا روزی از روزها که موضع از جماعت خالی شد
و من برخاستم و جامه را بر کشیدم و آن موضع را جاروب
زدم و پاک کردم و آب بزدم و جای طهارت را
بشستم شیخ باز گردید و نشان کرده من دید مرا بر خواند
و مرحبا گفت و دعا بر من می کرد و گفت نیکو کردی
بر تو باد که این می کنی و سه بار باز گفت و مرید را اگر همت
باشد که از استاد مفارقت کند پیش از آنکه چشم
دلش گشاده شود بلکه بر وی واجبست که صبر کند

تحت امر و نهی او در خدمت شیخ و از بعضی مشایخ گفته اند
که هر آنکس که بفرمانهاء شیخ و ادبهاء وی مؤدب
نگشته باشد قرآن و احادیث او را ادب نتواند کرد ۵
و گفته اند نشان مرید سمع و طاعتست و باید که مرید
خود را از لذتها و آرزوها نگاه دارد ۵ که بعضی از مشایخ
گفته اند چون مرید را بینی که بستناخته باشد و شهوتها
و حظ نفس را طلب کند بدانکه او دروغ می گوید و کارا
بسته و اگر متوسط بینی که غافل باشد از حفظ دل خود
و نگاه داشتن احوال خود بدانکه او کارا بسته و چون کسی
را بینی که اشارت بمعرفت میکند و آنکس تمییز می کند
میان مدح و ذم و قبول و رد بدانکه او کارا بسته ۵

و جنید رحمه الله علیه گفت اگر نه نشانها بودی هر یکی از
آدمیان دعوی سلوک طریقت کردی و خدای تعالی
میگوید فلتعرفنّهم بسیماهم ولتعرفنّهم فی لحن القول
و واجبست بر مرید که بداند که درست نشود ویرا
هیچ حال و مقام و عبادت مگر باخلاص و اخلاص
آنست که عمل خالی باشد از ریا خلق که روایتست از
پیغمبر علیه السلام که گفت خدای عز و جل میگوید الحدیث
انا اغنی الشرکاء عن الشرک فمن عمل لی عملا اشرک
فیه معی غیری فانا بریء منه ۵ و بعضی از ایشان
گفته اند که هر حقی که آنرا باطل گردد آن بیرون شده
است از قسمت حق سوی قسمت باطل گردد خدا آن بیرون

شده است انقسم که حق غیور است اما باکل نباشد بدانچه
ظاهر شود از احوال و عبادت تمام او که او قصد اظهار آن
نکرده باشد و درست نکرد خدا او را اخلاص مگر بدانکه
قدرت خلق و ضعف ایشان بدانند و اندک سود و زیان
ایشان معلوم کرده اند همچنانکه ابرهیم خلیل علیه السلم وصف
کرد خلق را و گفت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا
یغنی عنک شیئا و پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت لا یجد احدکم
حلاوة الایمان حتی تعلم ان ما اصابه لم یکن لیخطئه
وما اخطاه لم یکن لیصیبه و هم او گفت علیه الصلوة والسلم
ان من ضعف الیقین ان ترضی الناس بسخط الله
وان تحمدهم علی رزق الله لا یجره حرص حریص ولا

وان تذمهم علی ما لم یؤتک الله فان رزق الله

الله
یدفعه کراهة کاره خدای تعالی می گوید وان یمسسک
بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله
فصل و جهد کنند که نفس را مراعات کنند و معرفت
اخلاق نفس بدانند که نفس فرمایند باشد به بدی و غافل
نشود از نفس و الوجه با تمام معرفت کرده باشد که
مصطفی علیه الصلوه پناه گرفت بخدای از شر نفس
و امیر المومنین علی رضی الله عنه می گوید نیستم من و نفس من
مگر چون شبانی که گوسفند را می چراند هرگاه که از
جانبی گوسفندان را بهم می آورد از دیگر جانب پراکنده می
شوند و لبوبکر وراق رحمه الله گفت نفس ریا کننده است
بر جمله احوال و نفاق کنند در بیشتر ز احوال و شرک آورنده

است در بعضی احوال و واسطی گفت نفس بیخه است و بدان
نظر کردن شرک است و نظر کردن در آن عبادت نیست و گفته
اند مثل نفس در پیدا کردن نیکی و پوشیده داشتن بدی همچون
اخگرست که رنگ اخگر نیکو باشد و کلیکن سوزاننده بود
و اگر نفس را برنجانند زود توبه کنند و اگر او را فرو گذا
رند از بخت مراد کار برود و از خدای اعراض کند خدای
تعالی می گوید واذا انعمنا علی الانسان اعرض ونأی
بجانبه واذا مسه الشر فذو دعاء عریض و
گفته اند مثل نفس چون آبی ایستاده است که صافی
شده باشد اگر آب را بجنبانی هر چه در زیر آن باشد
از لوش و تیره پدید آید و بدانکه خدای تعالی

از نفس همان طلب می کنند که از بندگان طلب می کنند و در هر چه
خدای تعالی از بندگان که خدای را ثنا گویند و خدای
را شکر کنند نفس را همچنین می فرماید و خدای تعالی بندگان را
می فرماید تا مخالفت امر و نهی او نکنند و نفس را همچنین
می فرماید و از بندگان در می خواهند که موصوف شوند
بسخا و کرم و از نفس همین طلب می کنند و گفته اند نفس
لطیفه است که آنرا بودیعت در قالب نهاده اند و نفس
محل اخلاق نیک است همچنانکه بصر محل رویت است و گوش
محل سمع است و بینی محل شم و گفته اند روح کان خیر است
و نفس معدن شر و عقل روح را در زندان کند و آرزو
نفس را در زندان کند و توفیق خدای مدد روح کند

وخلاف مدد نفس کنند و دل با یکی باشد که غالب تر بود از دو
لشکر و مرید را باید دانست که کارها سه گونه باشد یکی آنکه
راستی آن هویدا است متابعت آن واجب باشد و کاری که
بیراهی آن روشن است و اجب باشد دوری از آن و کاری
که در مشتبهات باشد بعضی گفته اند که خیر سنی باشد و واجب
باشد ترک کردن آن تا هویدا گردد نیکی از بدی از جهت
علم یا از جهت عقل و گفته اند که چون ترا دو کار باشد
که بشکر افکنند ترا که کدام خیر است بنگر به یکی که از مراد
تو دور باشد که ~~بشکر افکنند ترا که کدام~~ خیر در آنست و بر
مرید واجبست که تبدیل اخلاق بد کند چون کبر و کینه
و حرص و امید و حسد و منازعت و غیبت و در برادران

افتادن و بدگمان شدن و شوخی کردن و جز از اینها از اخلاق
بد که او را ضد کند با خلاق پسندیده ۞ فصل
در ذکر آداب در صحبت دیگران گفته اند تنهایی مردم
بهتر است از همنشین بد نژاد و همنشین بهتر باشد
از آنکه مرد تنها نشیند و پیغمبر علیه الصلوة گفت الحدیث
المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالل ۞ و هم گفت
الحديث المؤمن الذي يخالط الناس و يصبر على اذاهم و في
الكل خير ۞ و گفت علیه السلام لا خیر فیمن لا یالف و لا یولف ۞ ۞
و از ابو حفص نیشابوری سوال کردند از احکام فقرا
و آداب ایشان در صحبت او گفت حرمت مشایخ داشتن
و زندگانی نیک کردن با برادران و کودکان و خردان

را نصیحت کردن و ترک صحبت قومی که نه از طبقهٔ ایشان باشند
و پیوسته ایثار کردن و از ذخیره دوری جستن و یاران
داذن در کار دین و دنیا ه **فصل** و از آداب
ایشان آنست که صحبت با کسی کنند که از وفا بکلی مخبر باشد ه
و گفته اند اولیتر بصحبت کسی آنکس باشد که در اعتقاد
موافق تو باشد خدای تعالی گفت و لا تؤمنوا الا لمن
تبع دینکم و صحبت با کسی نکنند که در مذهب مخالف باشند
و اگرچه خویشاوند باشد نه می بینی که چون نوح علیه السلم
گفت ان ابنی من اهلی جلو نه اورا جواب آمد انه لیس من اهلک
و روایت کنند از مصطفی علیه الصلوة و السلم که چون آیت لا تجد قوما
یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله

فرو آمد پیغامبر گفت الحدیث اللهم لا تجعل لفاجر عندی
یدا فیحبه قلبی بل یصحب من یثق علی بنیه و امانته و
مذهبه فی ظاهره و باطنه ه و از آداب ایشان است که
بخدمت برادران و یاران قیام نمایند و رنج از ایشان
بر دارند و برنج کشیدن ایشان احتمال کنند و بر ایشان
انکار نکنند مگر در چیزی مخالف باشند و بشناسند
هر یکی را قدر او و مرتبت وی ه سفین عیینه گفت هر که
جاهل باشد بقدر مردان او بقدر مردان جاهل تر باشد ه
و هم او گفت استخفاف نکنند بقدر مردان الا کسی که او را
قدر نباشد و یاره نمایند یار خود را بعیبها که یار از آن
غافل باشد و دلیل کنند او را براه صلاح و جمال و ...

المومن

دران بود که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم المومن مرآة
وامیر المومنین عمر رضی الله عنه می گوید رحمت خدای
بران مردی باد که عیبهای من بمن نماید و از آداب
ایشان یکی آنست که صحبت با هر کس بقدر حال او کنند
و آنچه لایق او باشد چنانکه صحبت با مشایخ و بزرگان
باحترام و خدمت و توقیر کنند و بکار ایشان
قیام نمایند و صحبت با همسران بگشاده رویی و
گستاخی و موافقت و نیکویی و بحکم وقت با ایشا
باشند و حکایت کنند از ابی العباس
بن عطا که پیش یاران خود پای دراز کرد و گفت
ترک ادب نزدیک اهل ادب ادب است

و جنید می گوید رحمة الله علیه چون دوستی درست گشت
شرطها ادب بیفتاده و روایت کنند که ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما نزدیک مصطفی صلی الله علیه وسلم بودند و
عثمان رضی الله عنه در شد و سید علیه السلام تن را بپوشانید
و جامه راست کرد و بنشست این چیز از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سوال کردند گفت الا استحیی من یستحیی منه الملائکة
حشمت عثمان اگرچه بزرگست فاما کالتی که میان
پیغامبر و میان ابوبکر و عمر بود صافی تر بود و باید
که مداهنه نکنند با یاران در آنچ مخالف مذهب باشند
که رویم رحمة الله علیه گفت خیر صوفیان در آن است که
با یکدیگر می کاوند چون تقاو برخاستند هلاک شوند

وبایدکه فروتنی کنند چون حق بگویند و آنرا قبول کنند که
روایت کنند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بفرمود
تا ناودان سرای عباس عبد المطلب رضی الله عنه [illegible]
بکنند که در راهی بود میان صفا و مروه عباس او
را گفت چیزی که پیغامبر علیه الصلوه بدست خود
نهاده بود بکندی عمر گفت چون حال چنین است [illegible]
رد کنند باز جای خود الا دست تو که عباسی و ترا [illegible]
هیچ نردبان نباشد جز دوش عمر پس عباس بر دوش
عمر رفت و آنرا بجای خود باز نهاد و باید که صحبت
با کمتر از خود بشفقت و رحمه نمودن و ادب کردن
کنند و از نشان هرچه کلم مذهب باشند بر داده ۹

وایشانرا دلیلی کنند بر آن چیز که در آن صلاح ایشان
بود نه بر آنچ مراد ایشان بود و دلیل آن باشد که
فائدهٔ ایشان در آن بود نه آنچ آنرا دوست دارند و
باز دارد ایشانرا از آنچ بکار ایشان نیاید کی
خدای تعالی ذم می کند علما و زاهدان را سبب آنکه
ایشان ترک کردند زجر قوم خود را از منکرات که
گفت تبارک و تعالی لولا ینهیهم الربانیون والاحبار
عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون
و باید که صحبت با استاد بمنت بجای امر و نهی ورکت کنند
و صحبت با وی از روی حقیقت خدمت باشد نه صحبت
ابو منصور معزلی رحمه الله گفته اند چه ملاقی صحبت

کردی با ابی عثمان گفت او را خدمت کردم نه صحبت و بخدمت
استاد قیام کردن واجب است و بحکم او صبر کردن و ترک
مخالفت او در ظاهر و باطن و قول او را قبول کردن و در
هرچه او را پیش آید رجوع با شد و تعظیم حرمت
او کردن و از آنکه روی دور بودن پنهان و آشکارا که خدای
تعالی می گوید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک
فیما شجر بینهم و گفته اند شیخ میان قوم خود چنانست
که پیغمبر میان امت و بعضی از یاران جنید از جنید
سوال کردند جنید جواب گفت آنرا و آن شخص باوی
معارضه می کرد در آن چیز جنید گفت و ان لم تؤمنوا
لی فاعتزلون و باید که صحبت چنان باشد که

صحابه و اپیغامبر علیه الصلوة که ایشان مودب شده بودند
باداب قرآن خدای تعالی گفت لا تقدموا بین یدی الله
و رسوله و گفت تبارک و تعالی لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی و گفت عز و جل لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا و بعضی از مشایخ
گفته اند کسی که حرمت آنکه ازو ادب یافته است
تعظیم نکند از برکت آن ادب محروم شود و گفته
اند هر کس که استاد را گوید که چرا هرگز فلاح نیابد
و باید که صحبت با خلق منکار بتلطف کنند و دعا گوید او
را و اگر چیزی از وی در وجود آید بدان انکار نکنند
که انس مالک رضی الله عنه می گوید ده سال خدمت مصطفی

علیه الصلوة والتحیه کردم هرگز ترش روئی نکرد با من
ومرا باز نزد ونه گفت مرا بسبب چیزی که کرده بودم
که چرا کردی واز بهر چیزی که نکرده بودم که چرا
نکردی مگر بودی که با من مزاح کردی ومرا گفتی
یا ذا الاذنین وباید که با غریبان صحبت با خوش خوئی
وگشاده روئی کنند وحسن ادب وایشانرا خاص گردانند
از میان همسران که بند وفرو آیند پس بقلت کوشش ایشانرا
خدمت می کنند وگرامی دارند وهر مراد که ایشانرا بود
بجای آورد وبحلم ایشان صبر کنند که خدای تعالی مدح
انصار می کند وگفت یحبون من هاجر الیهم وخدای تعالی
گفت والذین آووا ونصروا وگفت عز وعلا اولئک

بعضهم اولیاء بعض وصحبت با جاهلان بصبر جمیل وخوش
خوئی ومدارات واحتمال کنند وبنظر رحمت بر ایشان
نگرند واز نعمت خدای دانند که در مقام جهال نباشند
ونبینند واگر ایشان روی چیزی کنند که او را کراهیت
باشد بردباری کنند وجواب نگویند بزیادتی از آن
منقولست که انبیا علیهم السلام در جواب خود گفته است
در هر کامی که نسبت ضلالت وجهالت وسفاهت
با ایشان کردند یا قوم لیس بی ضلالة ودر آیت
دیگر یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی رسول من رب
العالمین واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما سلام
علیکم لا نبتغی الجاهلین وانکسار الجهل وترک قوی بیتد

حلم باوی او لینتر باشد که خدای تعالی گفت قل للذین
آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله و خدای تعالی
گفت و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور ه
و مردی شعبی را دشنام می داد و فحش میگفت
او را گفت ان کنت صادقا فغفر الله لی و ان کنت
کاذبا فغفر الله لک ه یعنی اگر تو راست می گویی خدای
مرا بیامرزاد و اگر دروغ می گویی خدای ترا بیامرزاد
و باید که صحبت با اهل و فرزند بحسن شفقت کنند و ادب
کنند ایشانرا با مرادات و ایشانرا بر طاعت می دارند
که خدای تعالی گفت قوا انفسکم و اهلیکم نارا در
تفسیر گویند که یعنی ایشان را ادب کنید و ایشانرا

خدای تعالی گفت
بدین نگاه دارید از آتش و باید که خاص با اهل خود بحکم
مباشرت کنند که می فرماید فامساک بمعروف او تسریح
باحسان ه و باید که نفقه که بریشان کنند حلال
باشد و کراهیت است صحبت با نوجوانان که در ان آفت
بسیار باشد و هر که مبتلا شد بدان که صحبت با ایشان
بر شرط سلامت کنند و حلها و جوارح را از ایشان نگاه دارد
و ایشانرا ریاضتها فرمایند و ادب کنند و با ایشان گستاخی
نکنند ه و بعضی از مشایخ گفته اند که رغبت جوانان در صحبت
بزرگان نشان توفیق است و در یافت و رغبت بزرگان در
صحبت کودکان نشان راهی و حماقت است و صحبت با برا
دران چنان باید که هر چیز که بران قادر بود از موافقت

آنرا محافظت کنند و از مخالفت ایشان دور باشند مگر در آن
چیز که شرع روا ندارد و دور شوند از کینه و حسد
و ملازمت نمایند بچیزی که از بلا بیرون بسلامت باشند
و صحبت با باذشاهان بسمع و طاعت کنند الا در معصیت
خدای تعالی یا در مخالفت سنتی خدای تعالی می کوید
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و اورا
دعا کویند و خاموش شوند از چیزی که در آن خلاف
باشد روایت کنند از حسن بصری رحمة الله علیه که چون حجاج
بمرد او کفت رحمت خدای تعالی بر مردی باذ که روز
کار خود را بشناسد و زبان خود را نکاه دارد و مدارا
کند سلطان را و اما بیش ایشان رفتن آنکس که عادل

باذشاه

است از جمله هفت قوم است که خدای تعالی در سایه
عرش بدارد روزی که هیچ سایه نباشد مکر سایه
آن پس نظر بدو کردن عبادتست و آنکس که ظالم باشد
از وی دوری جستن واجبست مکر کسی را که بیچاره باشد
یا از بهر نصیحتی یا از بهر آنکه اورا از بدی منع کند بشرط
آنکه غالب حال دانند که بسلامت توانند بود از نزدیک باذشاه
و حکایت کنند که یکی از خلفا خواست که بشر حافی را
زیارت کند و این بشر را معلوم کشت کفت الهی ان
مرا یاذ کند من از بغداد از جوار او بیرون شوم و آن خلیفه
بیش او نرفت و بعضی از مشایخ کفته اند آنکس که شریک
سلطان بود بعذ دنیا شریک او کردد بخواری آخرت

وگفته اند نزدیک جستن بد از نیکان صلاح هر دو گروه هست
و نزدیک کردن نیکان با بدان فتنه هر دو گروه هست
الا کسی را که اختیار باید رفت دعا کند ایشان را بصلاح
و بند دهد ایشان را و منع کند ایشان را از بدی بحسب طاقت
و از مشایخ بعضی بوده اند که از بهر صلاح مردم با ایشان
نفرت کرده اند و روایت کنند از زید بن اسلم که پیغمبری
از پیغمبران علیهم السلام با پادشاهان دوستی کردی از بهر
قضاء حاجت مردم و ابن عطا گوید که اگر مرد سالها کسب
کند جاهی را که مومنی را از ذلها کفایت کند بهتر بود از آنکه
عمل با خلاص کند تا خود رستگار شود و صحبت با جمله خلق
همچنان کند که این ضمیم روایت می کنند از پیغمبر علیه السلام

که چون بامداد و شبانگاه کردی گفتی اللهم انی قد وهبت
نفسی و عرضی الیک اللهم انی قد تصدقت بعرضی
علی عبادک فمن شتمنی لا اشتمه ومن ظلمنی لا اظلمه
و ابو عبدالله خفیف گفت در رمله رفتم و قصد ابو عمرو
زجاجی کردم و او را سلام گفتم و نزد او بنشستم
و سخنی میرفت او مرا سخن بد می گفت چون بسیار گفته
بود من او را گفتم بدین جمله ابن خفیف را می خواستی گفت
آری من گفتم او را بشیر از بلد داشتم و ابو عمرو بخندید
شاه بن شجاع گفت هر که نظر بخلق بچشم خود کند
خصومت او دراز گردد با ایشان و هر که نظر کند خلق
را بچشم حق معذور دارد ایشان را در آنچه ایشان در آنند

می خواهی

وکم کردن مشغول بودن او بدیشان پس بدانکه هر اندامی
را ادبی است خاص خدای تعالی گفت ان السمع والبصر
والفواد کل اولئک کان عنه مسولا بعضی از
مشایخ گفته اند که نیکوئی ادب با خدای تعالی آنست
که در حرکات نیارد هیچ اندام را از اندامها تو جز در
رضاء خدای تعالی ادب زبان آنست که بیوسته تر
باشد بذکر خدای و یاد کردن برادران بخیر و دعاء
ایشان را غیبت نکنند و از سخن چینی دور باشد
و دشنام ندهد و شروع نکنند در آنچ او را بکار نیاید
و چون بحضور جماعتی بود با ایشان بی گوید تا ایشان
بی گویند در آنچ خواست ایشان بود که نیک باشد و چون

و برهنه کرده از حفظ نفس اماره **حکایت** کنند یکی از ایشان
که نظر کردم بشخصی بنظر شهوت و بخواب دیدم که گوینده
مرا گفت که باری عز و علا می گوید دنیا سرای منست و آفریدگان
در آنجا بندگان و پرستاران منند هر که نظر کند یکی را
از ایشان بغیر حق بدرستی که با من خیانت کرده و من
بیزار گشتم و سوگند خوردم که نظر بغیر حق نکنم هیچ
کس را بعد از این مگر بر سبیل امانت **و حکایت**
کنند از یعقوب نهر جوری که گفت یکی را دیدم در طواف
یک چشم و می گفت اعوذ بک منک یعنی پناه می گیرم بتو از
تو من گفتم این چه دعا است گفت بدانکه من مدت پنجاه
سال مجاور مکه بودم روزی شخصی را دیدم که مرا نیکو آمد

طبانچه مرا زد و بچشم من آمد و چشم از چشم خانه بیرون
افتاد من گفتم آه مرا الفتنة لحظة بلطمة نگرستنی
بطبانچه و مصطفی صلی الله علیه وسلم مر علی را گفت الحدیث
ایاک ان تتبع النظرة النظرة فان الاولی لک والثانیة
علیک یعنی بر تو باد که بپای نکنی نگرستن را
نگرستنی دیگر که نظر اول ترا باشد و نظر دوم بر تو باشد
و اما ادب دل نگاه داشتن احوال نیک بستن بنده
بود و دور کردن خطرها بد ناپسندیده و تفکر کنند
در آلا و نعماء باری تعالی و عجایب خلق و آنکه خدای
تعالی میگوید و یتفکرون فی خلق السموات والارض
و مصطفی علیه السلام گفت الحدیث تفکر ساعة خیر من

دن
عبادة سنة یعنی اندیشه یک ساعت بهتر از عبادت
یکساله و از آداب دل نیکو گمان بردن است بخدای
تعالی و بجمله مسلمانان و پاک کردن دل از کینه و خیانت
و حسد و خیانت در اعتقاد از جمله خیانتها و دلست
خدای میگوید ان السمع والبصر والفواد کل اولئک
کان عنه مسؤلا و پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت الحدیث
الا ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح بصلاحها
سایر الجسد و اذا فسدت فسد الا و هی القلب
یعنی بدانید که در تن آدمی گوشت پاره است چون
بصلاح باز آید جمله تن بسبب صلاح آن بصلاح
باز آید و چون تباه شود بسبب فساد آن جمله

سایر الجسد کله

مُغَلَّس

جملهٔ تن تباه گردد بدانید که آن دلست . و سرّ گفتن

گفت که دل را سه است دلی چون کوه که هیچ چیز او را از

حرکت نیاورد . و دلی چون درخت خرما که بیخ آن

استوار است و باد می‌جنباند از راست یا چپ .

و دلی چون پر مرغ هر باد که او را ببرد و ثابت نتواند

شد . **اما ادب دست** دوگانه گشاده کردن است

بنیکویی و احسان و خدمت کردن برادران و یاری

ناکردن ایشان بر معصیت . **و ادب پایها** سعی کردن

در آن در صلاح نفس خود و برادران و آنکه نرود در

روی زمین بنشاط و گردن کشی نکند و نه ناز و کبر

نکند که این چیزها از آنست که دشمن دارد خدای تعالی

آنرا و یاری نکنند بدان بر معصیت . پس بدانکه اوّل

صحبت معرفت باشد پس موافقت پس الفت پس عشق

پس محبت پس اُخُوَّت . و گفته‌اند غذاء نفسها در

عشق است و غذاء دلها در صحبت است . و صحبت نباشد

الا باتفاق باطنها خدای تعالی در صفت منافقان

می‌گوید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتّی . و صحبت

چون بشرایط مقرون باشد آن بزرگترین احوالست

نه می‌بینی که صحابه رضی الله عنهم اجمعین بزرگترین

مردم اند بعلم و فقه و عبادت و زهد و توکل و رضا

و ایشانرا بهیچ چیز از این نسبت نکنند جز صحبت

که آن ورای همه علمها است . **و از اداب ایشان**

آنست که در حدیث ایشان نبود که این از آن من و آن از آن تو
و اگر چنین بودن چنان نبود که ملک و جز آن گردد و جزا
نیکی و آن چیزها که بدین معنی باشد که آن از اخلاق
عوام است که ابرهیم بن شیبان گوید ما صحبت نکردیم
آن کس را که گفتی ملک که من و میان ایشان چیزها را بعاریت
دادن و عاریت ستدن نبود و در میان ایشان خصومت
و مجادله و استهزا و مزاحمت و مغالبت و غیبت و
کار زار و بلکه هر یکی از ایشان مر بزرگی را چون فرزند
بود و نظیر را یعنی مانند را چون برادر و مر کوچک را
را چون بنده و استادان را چون بنده باشند
و از آداب ایشان است که چون جمع شوند یکی را مقدم

کنند تا مرجع ایشان بوی باشد و اعتماد بر وی کنند
در کل احوال و او بهتر کسی که تقدیم را شاید عاقل
ترین ایشان باشد پس بلند همت ترین پس بیش ترین حال
پس عالم ترین ایشان بمذهب پس بزاد بر آمده
ترین که رسول علیه السلام گفت امامی قوم آنکس کند که خوا ننده تر
باشد بکتاب خدای تعالی اگر بدین چیزها جمله
یکسان باشند مقدم ایشان فقیه ترین ایشان بود
اگر در فقه یکسان باشند اولیتر بران شریف ترین
باشد و اگر در شرف نیز یکسان باشند اولیتر کسی
بود که بزاد بر آمده تر باشد و اگر بدین نیز یکسان
باشند نظر بر تقدیم هجرت باشد و رسول صلی الله علیه و سلم

اهل بدر را تقدیم کردی بر دیگر صحابه و روایت کرده اند
که روزی سید عالم صلی الله علیه وسلم نشسته بود در صفهٔ
تنگ و جماعتی از اهل بدر درآمدند و نیافتند موضعی
که در آنجا بنشینند مصطفی علیه الصلوة والسلام جمعی را
فرمود که نه از اهل بدر بودند تا برخیزند و بدریان
بنشینند بر دیگر جماعت سخت آمد خدای تعالی آیت
فرستاد و اذا قیل انشزوا فانشزوا پس کسی
نیکوی خوی تر باشد بر تقدیم ایشان بیاد
شیخ را حکایت کنند علی بن بندار صوفی را
بو عبدالله بن خفیف بگذشت و از نیسابور
بزیارت وی آمده بود ابو عبدالله او را گفت که

تقدم کن علی بن بندار گفت بکدام عذر گفت بدانکه تو
جنید را دیده و من او را ندیده ام و باید که خادم ایشان
کسی بود که در نیت صادق تر بود و مشفق تر
بود و حلیم و قوی دل تر و بدیانت تمام تر و با امانت
و نگاه داشت همچنین و باید که تیمار دار از دل نفس خود
و خویش خود نباشد که خادم بدرجهٔ دوم است
از شیخ و در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم گفت
سید القوم خادمهم و گفته اند که چون صحبت با کسی کنی
نظر بر عقل وی زیادت از آن کنی که بر دین وی که
دین خاص او را باشد و عقل هم ترا و هم او را و صحبت
مکن با آنکس که همت وی دنیا باشد و نفس و هوا

خذای تعالی گفت فاعرض عن من تولی عن ذکرنا
ولم یرد الا الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه
عن ذکرنا واتبع هویه ه وباید که عیب مردم نگوید
که گفته اند آنکس که عیب مردم گوید گواهی بر نفس
خود میدهد ه وباز عیبی که با دمی کنند بمقدار
آن بود که در نفس وی باشد از عیب ه وابو عثمان
حیری را سوال کردند از صحبت گفت فراخ دستی
کن بمال خود برادرانرا وطمع در مال او مکن وانصاف
از نفس خود بده وازو انصاف طلب مکن وتبع او باش
وازو مطلب که او تبع تو باشد ه ومحمد داود
رقی گفت رفاق را گفتم که صحبت با که کنم گفت با آنکس

که از تو آن بداند که خدای تعالی میداند وتو ازوی
ایمن باشی ودیگری گفته اند اخذ دربلا مرا مکر
صحبت آنکس که من او را بزرگ بداشتم ه وگفته اند نسبت
در جمعیت برادران نسبت وحشت فراق ه وگفته اند
بزرگواری در سه چیز است بزرگ داشتن پیران ومدارا
همسران وبرداشتن نفس از حقیر ه وگفته اند هم
نشینان سه گونه اند هم نشینی که فایده ازو برگیری
ملازم او باش وهم نشینی که اورا از تو فایده بود او
را گرامی دار وهم نشینی که نه ترا ازو فایده باشد ونه اورا
از تو فایده ازو بگریزه واز اداب ایشان ترک
صولت است یعنی جمله ابوعلی رودباری گفت صولت

شد

برانکس که از تو بزرگترست زشت باشد و با آنکس که مثل تو باشد
بدخویی است و با آنکس که کمتر از تو است عجز است
و بعضی از ایشان گفته اند هر که ولایتی یافت و حیران از ولایت
حیران شد دلیل آنست که قدر او کم از آنست و هر که در و
لایت تواضع کرد دلیل آنست که قدر او زیادت از آنست
و گفته اند عاجز شدن مرد بنفس خود یکی از بدخواهان
بر عقل اوست خدای تعالی گفت تلک الدار الآخرة نجعلها
للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا و باید که
متادب یعنی آنکه ادب آموزد هیچ مسلمانرا حقیر
ندارد که روایت کرده اند از رسول علیه الصلوة والسلم
الحدیث حسب امرئ من الشر ان یحقر اخاه المسلم

یعنی بسنده است مرد را از بدی که حقیر دارد برادر
مسلمان را و گفت علیه الصلوة والسلم الحدیث من استذل مؤمنا
او مؤمنة او حقره لفقره وذات یده شهره الله
یوم القیمة ثم یفضحه یعنی هر که طلب خواری کند مؤمنی
یا زنی مؤمنه را یا او را خوار دارد بسبب درویشی و دست
تنگی خدای تعالی روز قیامت او را معروف گرداند پس
او را رسوا کند و بعضی گفته اند هر کس را که خدای تعالی
به بندگی وی راضی است تو نیز راضی شو ببرادری وی
والبته یکی از برادران یا جماعتی بوی فرو آیند آنچه حاضر بود
از طعام پیش ایشان بنهد اندک یا بسیار و روایت کنند
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گفت هلاک شدن مرد در آن باشد

که مردی بیش وی شود از برادران و او حقیر دارد آنچ
در خانهٔ او هست که بیش او برد و هلاک شدن آن قوم در آن باشد
که آن طعام را حقیر دارند که بیش ایشان برده باشند و هم
رسول گفت صلی الله علیه وسلم بدرستی که از مکارم اخلاقست زیارت
کردن خاص خدای را و باید که آنکس که او را زیارت می کنند
تقرب کنند مر برادر خود را آن قدر که آسان باشد بروی
و اگرچه جرعهٔ از آب باشد و اگر نتواند که تقرب
با برادر کنند بدانچ او را آسان باشد همیشه در مقت
خدای تعالی بود در روز و شب نه بینی که چون مهمانان
گرامی بیش ابرهیم علیه السلم در شدند درنگ نکرد و گوساله بریان
آورد چنانکه خدای تعالی می گفت فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ

اِلَیهِم قَالَ اَلَا تَاکُلُونَ و از حسن بصری حکایت کنند که چون
کسی از وی دستوری خواستی تا بیش او در آید اگر بیش او طعام
بودی او را دستوری دادی و الا بیرون رفتی و تکلف
نکنند در آنچ حاضر باشد یکی روایت است از ابی البختری که
که ما فرو آمدیم بر سلمان فارسی رحمه الله و بیش ما آورد نان
و ماهی و گفت بخورید که رسول علیه السلم ما را نهی کرد از تکلف
و اگر نه این بودی من با شما تکلف کردمی و چون ابو حفص
بیش جنید آمد جنید تکلف کرد در خدمت ابو حفص و او انکار
کرد بر جنید و گفت اگر تو بخراسان آیی تعلیم کنیم ترا فتوت
او را از این سوال کردند و گفت یاران مرا مخنث کرد اینجا
طعامها گوناگون بیش ایشان آورد و لباس رنگارنگ و نوان

خوش هر روز و نزد ما نتوان بر تکلف استن و حاضر کردن
آنچه حاضر باشد پس چون درویشان پیش تو حاضر شوند
بی تکلف خدمت ایشان کن تا چون تو گرسنه شوی ایشان
گرسنه شوند و چون سیر شوی سیر شوند تا ایستادن
ایشان و بیرون شدن ایشان بر تو یکسان باشد ٥ ٥
و یوسف بن الحسین گفت ذو النون را گفتم با که صحبت
کنم گفت با آنکس که چون تو بیمار شوی ترا عیادت کند
و اگر گناه کنی او از بهر تو توبه کند و این شعر برخواند
شعر اذا مرضتم اتیناکم نعودکم ٥ وتذنبون فناتیکم فنعتذر
و گفته اند یار نباشد آنکس که ترا اگر گوید برخیز و او
گوید تا کجا و باید که از فحش گفتن پرهیز کنند که فحش

گفتن
هیز کنند که فحش بر انگیزد دشمنی را خدای عز و جل
قد بدت البغضاء من افواههم وما تخفی صدورهم
اکبر ٥ و بعضی گفته اند که مردم سه صنف اند گروهی
چون غذا اند که ایشان ناگزیر باشد ٥ و گروهی چون دارو
اند که گاه گاه بدیشان محتاج باشند ٥ و گروهی چون درد
باشند که از ایشان پرهیز کردن واجب باشد ٥ و از آن چیز
که آن قوم برا نزدیکی کنند و باید که از صحبت اشرار
دور باشد ٥ که گفته اند صحبت کردن با بدان خطر باشد
و هر که صحبت با اشرار کند بد رستی که در غرور مبالغت
کرد و مثال او همچنانست که کسی در کشتی نشیند در
دریا اگر بتن از هلاک شدن سلامت یابد بدل از ترس

سلامت نیابند و گفته اند کمال و سعادت در رشاد
آنست که از امور نفس خود را از بندان نگاه دارد و گفته
اند هر که صحبت با بدان کند سلامت نیابد و گفته اند هر
کس را بقرین بشناسند و نسبت او با هم جای او کنند و
در روایت کرده اند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام وقوف کرد
بر قومی و گفت الحدیث الا اخبرکم بخیرکم من شرکم
خیرکم من یرجی خیره و یؤمن شره و شرکم من
لا یرجی خیره ولا یؤمن شره یعنی خبر کنم
شما را به بهترین شما از بترین شما بهترین شما آنکس
است که از و امید خیر دارند و از شر او ایمن باشند
و بترین شما آنست که بر و امید خیر ندارند و از شر

او ایمن نباشند

فصل در ذکر آداب

ایشان در سفر خدای تعالی گفت رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
سوال کردند که ایشان کیستند گفت ایشان که
در زمین بروند و از فضل خدای تعالی طلب کنند
و او گفت صلی الله علیه و سلم الحدیث سافروا تصحوا
وتغنموا سفر کنید تا صحت و غنیمت یابید و
گفت صلی الله علیه و سلم غریب شهید باشد و فراخ کرده
دانند گور غریب را چندانکه دوری اوست از اهل
او و ابو حفص نیسابوری گفت مسافر را همه
چیز باید اندیشه زاد را ترک کردن و طریق را تقدیر
کردن

این آیه مبارکه [illegible]
طلب روزی [illegible]
و از آداب [illegible]
[illegible] چگونه
کردن

وبدانستن که خدای حافظ او شد و فاضلترین سفری
استن پس حج پس زیارت کور پیغمبر صلی الله علیه وسلم
کی پیغمبر علیه الصلوة گفت مسافران خدای سه اند
حاجی و غازی و عمره کننده پس زیارت کردن
مسجد بیت المقدس که پیغمبر گفت لا تُشَدُّ الرِّحَالُ
الا الی ثلثة مواضعَ المسجد الحرام ومسجدی
هذا والمسجد الاقصی یعنی نبندند بالانها را الا
سوی سه موضع مسجد مکه ومسجد من ومسجد
بیت المقدس پس ازین طلب کردن علم پس زیارت
مشایخ وبرادران ابو رزین روایت کند که پیغمبر
علیه الصلوة گفت من زار فی الله شیّعه الله

سبعون الف ملک یقولون اللهم صلّ من وصله وناداه
منادٍ طبت وطاب ممشاک وتبوّأت من الجنة مقعدًا ه
یعنی هر که زیارت کند کسی را از بهر خدای تعالی تشییع کنند
یعنی از پس او فرا روند هفتاد هزار فریشته وگویند
ای بار خدای بپیوند با وی چنانکه او بپیوند کرد
و آواز دهد او را آواز دهنده که خوش باد ترا و خوش باد
رفتن تو وجای ساختن تو در بهشت جای پس مظالم را
رد کنند وطالب حلال شود پس طلب آثار و اعتبار کند
پس نفس را ریاضت دهد وچنان کند که او را یاد
نکنند و از بهر نزهت وطلب عیش سفر نکنند و ریا نکنند
در سفر و بشهرها نگردد طلب دنیا را و متابعت هوا را

ابوتراب نخشبی می‌گوید بر مریدان هیچ چیز زیان کارتر
از آن نیست که متابعت هوا کنند یعنی آرزو و هیچ
فساد کننده مریدان فساد کننده‌تر از آن نباشد که
سفرها باطل خدای تعالی گفت ولا تکونوا کالذین کنند
خرجوا من دیارهم بطرا و رئاء الناس و پیغمبر گفت
صلی الله علیه وسلم الحدیث یأتی على الناس زمان یحج اغنیاء
امتی للنزهة واوساطهم للتجارة وقراؤهم للریاء
وفقراؤهم للمسئلة یعنی که آید بر مردم روزگاری که
حج کردن امت من از بهر عیش خوش باشد و از اوساط
یعنی میانه درویش و توانگر از بهر تجارت و خوانندگان را
از بهر ریا و درویشان را از بهر سوال و عمر رضی الله عنه

گفت که آینده کان بسیار آیند و حاجیان اندک و باید که
سفر نکنند بی رضا ما در و پدر و استاذ و بی دستوری
ایشان نروند تا عاق نباشند در سفر که برکت سفر
نیابند و اگر با جماعتی روند با ضعیفان ایشان بروند
و توقف کنند آنجا که رفیق باز ایستند و نمازها را تاخیر
نکنند از وقت تا ممکن باشد و تا توانند بر گزینند رفتن را
بر نشستن چهارپای مگر بحال ضرورت که سفر کردن
مرید ریاضت است و طلب زیارت را روایت است
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گفت حاجی سوار را یعنی
نشسته بر چهارپای بهر گامی که بار گیر او بر گیرد
هفتاد حسنه باشد و مر پیاده را بهر گامی هفتصد حسنه

باشد از حسنات حرم گفت حسنات حرم چه باشد گفت
هر حسنهٔ مقابل هفتصد هزار حسنه باشد لا و روایت
کرده اند که ملایکه معانقهٔ پیاذگان کنند در راه مکه و مصافحت
کنند با آنکه براشتر باشد و از دور سلام کنند جمعی را که بر محمل
باشند و اگر در سفر با جماعتی باشد آن قدر که تواند خدمت
ایشان می کند بر قدر امکان و رنج از ایشان بر دارد که
که روایت است از عدی بن حاتم که رسول خدای را گفتم
کدام بین صدقه فاضلتر باشد گفت خدمت کردن مر یاران
را در راه خدای و از ادب ایشان است که چون در شهری
شوند اگر در انجا شیخی باشد قصد زیارت او کنند و اگر
شیخ نباشد قصد موضع فقرا کنند و اگر در انجا بسیار

موضع درویشان باشد پیش جمعی روند که مقدم تر باشد
و جماعت در انجا بیشتر و حرمت ایشان عظیم تر و خاص
موضعی طلب کنند که طهارت را آسان تر باشد و آب نهاء روان
در انجا بود از بهر نزول آنجای برگزینند نه جای دیگر
و اگر موضع درویشان برین طایفه زیادت تر باشد
وقدم را از پای بکشند و در کشیدن موزه ابتدا بچپ
کنند و در پوشیدن ابتدا براست کنند که رسول صلی الله علیه وسلم
گفت چون یکی از شما نعلین در پای کنند تا ابتدا براست کنند
و چون بیرون کنند ابتدا بچپ کنند پس قصد موضع طهارت
کنند و وضو بسازند و پس دو رکعت نماز کنند و اگر در انجا
شیخی که مقصود بود حاضر باشد قصد زیارت او کنند

که بر درویشان [illegible] از نعلین و اگر در خانه فرو [illegible] روز و موزه را [illegible]

[illegible]

وسر او را ببوسند الا اگر جوانی باشد که دست او را بوسه
دهند که روایت کنند از کعب بن مالک که گفت چون آیت
قبول توبه من نزول کرد من نخاستم رسول علیه السلام آمدم
و دست او را بوسه دادم و حکایت کنند از عبد الله
خفیف دست حسین منصور ببوسید و او در زندان
بود حسین گفت اگر دست بسته بودی ترا منع
کردیمی و لکن دستی است که امروز آنرا بوسه می
دهند و فردا می برند و باید که پس از آن نزدیک شیخ
بنشیند ساعتی و هیچ نگوید الا که از و سوال کنند
پس جواب گوید از سوال شیخ و تبلیغ سلام کس نکنند
و یاد کسی نکنند الا اگر آن کس نظیر او باشد در حال وسن

که این روا باشد پس موضع خود باز شوند و بر مقیمان
باشد که او را سلام کنند حق قادم یعنی مسافر آن باشد
که او را زیارت کنند مگر که بمکه باشند که بر و باشد
زیارت مجاوران کنند حرمت حرم را پس آنچه حاضر
باشد از طعام پیش او برند بی تکلف که گفته اند
که ادب با مهمان آن است که ابتدا او را سلام کنند پس اکرام
کنند پس طعام دهند پس سخن گویند با وی چنانکه
ابرهیم خلیل علیه السلام با مهمانان کرد و لما جاءت
رسلنا ابرهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما
لبث ان جاء بعجل حنیذ و باید که سوال نکنند از احوال
دنیا و اهل آن از ایشان و از کار دنیا بلکه احوال مشایخ

واصحاب واخوان سوال کنند و بر مسافر واجبست که
با او رکوه باشد یا کوزه و رکوه بهتر باشد و یکی از
مشایخ بوده است که چون مسافری او را مصاحبت
کردی بجستی تا اثر برداشتن رکوه در کف و انگشتان
وی می یافتی اگر یافتی او را اینک قبول کردی و اگر نیافتی
او را براندی و رد کردی و دیگری گفته است چون
صوفی را بینی و باوی رکوه و کوزه نباشد بدانکه او عزم
کرده است که نماز ترک کند اگر خواهد و اگر نه و مستحب است
مسافر را که عصا باوی باشد و سوزن و رشته و
مقراض و ستره و مانند آن که این چیزها یاری کند
او را بر اداء فرایض خدا که واجب شده است و چون

وچون سفر خواهد کرد از ادب باشد آنکه برادران را طواف
کند و ایشانرا بیاگاهاند که بیرون می شود و ایشانرا
بدرود کنند و مستحب است اخوان را که در صحبت او
ستند که او را تشییع کنند چنین بوده است ادب مشایخ و
وجهد کند که هیچ چیز از اوراد از وی فوت نشود و خاصه
واجبات و ابو یعقوب سوسی گفت که مسافر محتاج
شود بچهار چیز در سفر والا باید که سفر نکند علمی
که او را نگاه دارد و پرهیزگاری که او را مانع
باشد و خوئی که او را صیانت کند و یقینی که
او را بر دارد و رویم را سوال کردند از ادب مسافر
گفت سابق نشود همت او از خطوات او و هرجای

که وقوف کنند منزل او باشد

فصل

در ذکر آداب ایشان در لباس خدای تعالی گفت وثیابک
فطهر قیل فقصر یعنی جامه را کوتاه کن ابو هریره رضی الله عنه
روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی دوست دارد
لبسی را که جامه با دروزه دارد و باک ندارد از آنچه بپوشد
و عمر رضی الله عنه ببرید آن از آستین آنچه از انگشتان بگذشتی
و بعضی گفته اند درویش صادق را هر چه بپوشد بر وی
نیکو آید و باشد او را ملاحت و مهابت و ادب ایشان
درین آنست که باوقت بپوشند آنچه یابند بی تکلف
در اختیار و اقتصار کنند بر آنکه فرایض بدان بگذارند
از ستر عورت و آنچه سرما و گرما را دفع کند که اینها آنست

که پیغمبر علیه الصلوة آنرا مستثنی کرده است از دنیا و گفته که آن
نه از دنیا است و از بسیاری جامه برنج باشند و مواسات
کنند بزیادتی پیغمبر علیه السلام گفت سه کس بی حساب در
بهشت شوند مردی که جامه را می شوید و جز از آن کهنه
نیابد و مردی که بر نیا فرا زد بر سر آتشی که افروخته است
دیگر و مردی که شربتی طلب کند و نگویند این را نمزج ام
و از عایشه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت رسول
علیه السلام نه ساخت از هیچ چیز جفت از وجه کند در نظافت
و طراوت که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدید شوخی بر جامه
قومی که آمده بودند گفت آخر از چیز که جامه را بدان
بشستی نیافت و فرمود که ایشان را کار که درویشی از خدای تعالی است

شوخگنی جامه از چیست گفت صلی الله علیه وسلم پر دستی که خدای تعالی
شوخ را دشمن دارد و کراهیت داشته اند پوشیدن جامهٔ
مشهور و تبرک کرده اند بجامهٔ مشایخ و روایت کرده
اند که رسول علیه السلام در خانه شد با یاران و خانه پر گشت
جریر بن عبد الله البجلی در آمد و جای را نیافت و بیرون
از خانه بنشست و مصطفی صلی الله علیه وسلم او را بدید در
حال جامهٔ مبارک خود را در پیچید و در پیش جریر
انداخت تا بر آن نشیند و گفت بر سر این نشین جریر
جامه را برداشت و آن را ببوسید و بر روی باز نهاد
و بعضی از ایشان اختیار کرده اند و جامه خرقه
اختیار کنند همچنانک محرم و بیشترین ایشان این را کراهیت

داشته اند مگر محرم را یا جمله که در آن شهرت است
و زیادت کردن ظهور بر اقران و کراهیت است پوشیدن
فرجی مگر مشایخ را که آن بمنزلت طیلسان است
و سجاده هم مشایخ راست و سر پوش مریدان را
دوست داشته اند که بر یک جامه اختصار کنند
جریری حکایت کند که در بغداد درویشی بود که ما هر
گز ندیدیم الا در یک جامه بزمستان و تابستان و از و سوال
کردند که این چه حالست گفت من حریص بودم بجامهٔ
بسیار وقتی بخواب دیدم که در بهشت رفتم و جماعتی را
دیدم از یاران بر خوانی نشسته من قصد ایشان کردم
و ملایکه نمی گذاشتند و گفتند این قوم صاحب یک جامه

اند و تو را جامه بسیار است چون بیدار شدم نذر کردم که نپوشم
مگر یک جامه تا بخدای تعالی برسم و جنید را گفتند که مرقع
ورکوها بسیار شد و این مذهب را خوار کردند او بجواب
گفت اکنون خوش است راه رفتن شما را می‌بینم بدیدها
ایشان و شما دستر با خدای اید و ابو حاتم عطار چون اصحاب
مرقعات دیدی گفتی ای استاد آشکار اکردید علمها را
و طبل ها بزدید ای کاج دانستمی که در جنگ شما چه مرد کن
نماید و علی سهل رازی می گوید یک جامه که در آن نماز روا باشد
کواهیت دارم که بدل کنم آنرا از بهر دنیا و مردم بهتر
از آن و ابو حفص حداد گوید چون روشنایی درویش را در
جائی بینی از او امید خیر مدار **فصل**

در ذکر آداب ایشان در اکل خدای تعالی می گوید کلوا
واشربوا ولا تسرفوا و بعضی گفته اند ادب می کنند
خدای تعالی تا طعام بدهید درویشان را مکروا ز الح
خود می خورید و رسول علیه الصلوة گفت الحدیث
اذا اکل احدکم فلیقل بسم الله یعنی چون طعام خورد
تا بگوید بسم الله و اگر در اول فراموش کند چون او را
یاد آید بگوید بسم الله اوله و آخره و پیغمبر علیه السلم
گفته اشارت سوی کاسه کرد الحدیث کلوا من
حوالیها ولا تاکلوا من وسطها فان البرکة فی وسطها
تنزل یعنی بخورید از پیرامن کاسه و مخورید از میان
آن بدرستی که برکه در میان آن فرو آید و از ادب ایشان

استکه از بهر روزی غم نخورند و اندک مشغول بودن
بطلب رزق و جمع کردن آن و آنرا منع کردن و ذخیره
کردن خدای تعالی گفت وکاین من دابة لا تحمل رزقها
یعنی ذخیره مکنید و درست شده است از رسول علیه الصلوة
که هرگز ذخیره نکرد فردا را و باید که ذکر طعام بسیار
نکنند که آن از شره باشد حکایت کنند از رویم که
باید که یاد طعام در خاطر وی نگذرد بیست سال تا حاضر
نشود و در حال خوردن قصد آن کند که گرسنگی از خود
بنشاند و نفس را حظ او بدهد نه حظ یعنی بهره او را
که پیغمبر علیه الصلوة والسلم گفت الحدیث ان لنفسک علیک
حقا و بعضی مشایخ را گفتند که قوم چه گونه طعام

خورند گفت چنانکه رنجور دارو خورد که بدان شفا یابد
و باید که نفس را از حرص بر طعام منع کند که پیغمبر علیه الصلوة
گفت الحدیث ما ملئ وعاء شرا من بطن ابن آدم که پر
بر نکنند هیچ ظرف را بدتر از شکم فرزند آدم و الا ناچار ست
ثلثی طعام را و ثلثی شراب را و ثلثی دم زدن را و پیغا مبر
علیه الصلوة والسلم گفت بگدازید طعام شما را بذکر خدای و نماز
و خواب مکنید بر آن که دلهای شما سیاه شود و ابو هریره
می گوید رضی الله عنه که رسول خدای هیچ طعام را عیب
نکردی اگر خواستی بخوردی و الا ترک کردی
و روایت کنند که خدای تعالی وحی کرد مر داود
پیغمبر را علیه السلم که چگونه است حال اصحاب صفه

وبيشي گرفتن ايشان بشمع وقت بدرستي كه من شما را
از بهر ضعفا خلق آفريده ام بدرستي كه دلها كه آويخته
آرزوها باشد از من كه خداوندم محجوب كرده
حكايت كنند كه بشر حارث را در بازار بديدند و ازو
اين چيز سوال كردند گفت دو سال است نفس از من خيار
طلب مي‌كند و او را منع مي‌كردم و اكنون راضي گشته است
كه او را به بيند من اين مراد او را داده ام و اين جماعت
را وقتي معلوم نباشد از بهر خوردن و تكلف نكنند و بر
نگزينند بسيار و بد را بر اندك با كل بلكه خداي تعالى گفت
فلينظر ايها ازكى طعاما و بعضي مر ديگري را لقمه
ندهد و چون طعام را حاضر كرده اند نگويند ديگري را

كه بخور كه جمله در آن طعام يكسان اند مگر مشايخ
با مريدان كه بر سبيل بسط و گستاخي بر مريد و ايشان را
بخير ترغيب كردن نزد بزرگان اشتر كه آن جايز است
و اما عامه مردم را ادب چنان باشد كه طعام را كه
حاضر كرده اند با يكديگر عرض كنند و حاضران را
بر آن خوانند و بايد كه نخورند چيزي كه اصل آن
به ندانند و از طعام ظالمان و فاسقان دور شوند و الا
چه حاجتمند شده باشند كه عمران حصين روايت مي
كند پيغمبر عليه الصلوة والسلام نهي كرده مارا كه اجابت طعام
فاسقان كنيم و بايد كه از قبول زنان و رفيقي كردن
از ايشان دور شود و طعام ايشان نخورند و لكن سخن

گفتن در حالت طعام خوردن کراهیت نداشته اند که
و گفته اند سخن ناگفتن در میان طعام کار گبران است نبث
ادب در خوردن طعام جامه درهم گرفتن است و بر پای
چپ نشستن و بسم الله گفتن و بسه انگشت خوردن
و لقمه اندک برگرفتن و نیک بخاییدن و انگشتان و کاسه را
بلیسیدن که مصطفی علیه السلم گفت یکی از شما نداند که در کدام
طعام برکت است و ترک کنند نظر کردن بر لقمه یار خود
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت لا ینبغی لاحدکم ان ینظر
الی لقمة صاحبه نسخه یکی را از شما که نظر کند بر
لقمهٔ یار خود و چون از طعام فارغ شود بگوید الحمد
لله الذی جعل ارزاقنا اکثر من اقواتنا و نه از طرافت

باشد که دست خود را در میان طعام فرو برد چنانکه
بدان آلوده شود و بعضی از مشایخ گفته اند که خور
دن با برادران گستاخی باید که باشد و باید که نه با دب
و با دور و بیشان با یثار و جنید گفت با برادران خوردن
همچون شیر خوردن باشد نظر کنید که با که می خورید
و اختیار کرده اند که جمع شوند بر خوردن که پیغمبر گفت
علیه الصلوة خیر الطعام ما کثرت علیه الایدی که
بهترین طعامها آنست که بسیار گردد بر آن
دستها و هم مصطفی گفت علیه الصلوة والسلم الحدیث
الاکل مع الاخوان شفاء که خوردن با برادران شفا است
و گفت الحدیث شر الناس من اکل وحده و ضرب عبده

ومنع رفلهٔ بدترین آدمیان آنست که تنها خورد و بنده
خود را بزند و عطا ندهد و چون با جماعتی خورد
از تناول یعنی از خوردن باز نه ایستند مادام که دیگران
می خورند خاصه چون مقدم ایشان باشد روایت است
از پیغمبر علیه السلام که چون با جماعتی طعام خوردن او آخر
جمله خوردی و سوال کردند یکی را از مشایخ که کدام
خوردن است که مضرت نکند گفت من مدت سی
سال است تا هیچ چیز با شتها نخورده ام فصل
روایت است که مردی بنزدیک رسول آروغی کرد گفت
اروغ خود از ما باز دار که هر که در دنیا سیرتر
باشد در آخرت گرسنه تر باشد و حسن بصری

باشد
گفته است که بلای آدم در خوردن بود و خوردن بلای شما
تا روز قیامت و سعید بن عبدالله گفت اگر از طعام شب یک
لقمه ترک کنم دوستر از آن دارم که یک شب را زنده دارم
و یحیی معاذ گفت اگر گرسنگی در بازار فروشندی طالبان
آخرت را نسزد که بغیر آن چیز بخورندی و گفت اگر نفس
خود را شفاعت کنی تا ترک شهوتی کند و ملائکه مقرب
و انبیاء مرسل را شفیع وی گردانی او قبول نکند و اگر او را
گرسنه داری مطیع گردد و فرمان بردار گردد [illegible]
و ابو هریره رضی الله عنه گوید که پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم
در شدم و او نشسته نماز می کرد گفتم چه رسید ترا گفت
گرسنگی می بینم گفت گریه مکن که شدت قیامت بگرسنه

صلی الله علیه وسلم

تن چون مرد را بپوسند در دنیا و روایت است از مصطفی
که گفت آنکس که از نفس خود نشاطی بیابد تا آن نشاط را باز
گرداند بگرسنگی و تشنگی و کراهیت است که چون طعام حاضر
کنند انتظار فرا پذیرد و گفته اند دل نیکان انتظار برنتابد
و کراهیت داشته اند که وقت را فوت کنند بسبب مشغول
بودن با کاره و حکایت کنند از یکی که او افطار برآد
دهاله کردی که آنرا باشامیذی گفتی وقت عزیزتر
از آنست که بخوردن مشغول شوند و بیشتر صوفیان
کراهیت دارند که لقمه دهند خادمانی را که پیش ایستاده
باشند خاصه که مهمان باشند روا نباشد مهمانرا تصرف کردن
در آنچه پیش او نهند مگر بخوردن و اختلاف است علما را در کل

کردن مهمان آنچیزرا که پیش او نهاده باشند و بعضی گفته اند
در احضار کل مهمان شوند که پیش وی بنهند و بعضی گفته
اند چون دست باز دارد از آن کنند و بعضی گفته اند که چون
در دهن نهند و بعضی که چون تمام خورده باشند و بگلو
فرو برده و جنید گفت که رحمت فرود آید بر فقرا نزد
طعام که ایشان نخورند مگر با ایثار و مشایخ گفته اند
بر آنکس که مهمان میکند سه چیز واجبست و بر مهمان
سه چیز اما آنچه بر مضیف واجبست آنست که او را طعام
حلال دهد و نگاه دارد بر وقتهای نماز و منع نکند از و
آنچه تا درست از طعام و آنچه بر مهمان واجبست آنست
که او را آنجا که او را بنشانند بنشیند و راضی شود بدانچه

بدانچ بیش او حاضر کنند و بیرون نشوند تا دستوری ندهند
او را که عبد الله عباس روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم
که گفت الحدیث اِنَّ مِنَ السُّنَّةِ اَن یَخرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَیْفِهِ
الی بابِ الدّار بدرستی که از سنت است که بیرون شود
مرد با مهمان او تا بدر سرای. **فصل در ذکر ادب**
ایشان در خواب رسول خدای علیه الصلوة گفت الحدیث
مَنْ نامَ حَتّی اَصبَحَ بالَ الشَّیطانُ فی اُذُنَیْهِ هر که خواب کند
تا بامداد بول کند شیطان در دو گوش او و از آداب ایشان
آنست که بیش جماعتی که نشسته باشند خواب نکنند و اگر خواب
برو غالب شود میان ایشان یا برخیزد یا خواب را دفع کنند
بحدیث کردن یا غیر آن و به بغتت بازنخسبند و اگر غطیط

یعنی

یعنی بخست خفته او را می باشد عادت کنند بر پهلو خفتن
و بروی و شکم نخسبند و جهد کنند که خواب او لله را باشد
یا بالله را اما آنکه خفته عن الله باشد آن نشاید اما
خفته لله را آن بود که قصد آن کند که آن قدر خواب کند
که یاری دهد او را بگزاردن فرایضها و نوافل را حاصل
کنند خاصه آخر شب که روایت کرده اند در حدیث که
حق عز و جل گوید هَلْ مِنْ داعٍ فَاَستَجیبَ لَهُ هَلْ مِن سائلٍ
فَاُعطِیَهُ سُؤلَهُ هَلْ مِن مُستَغفِرٍ فَاَغفِرَ لَهُ هست
از خوانندگان تا او را پاسخ کنم هست خواهندهٔ
تا بدهم او را آنچ می خواهد هست آمرزش خواهنده تا او را
بیامرزم **و اما خفته بالله** آن باشد که عارف ذاکر

ذاکر بود و خواب او را بنگیرد تا وقتی که بغیره اختیار خواب
بدو بگذارد و آن نشان باشد که رب العزه می گوید والذین
یبیتون لربهم سجداً وقیاماً و اما خواب کسانی که از الله
آن بود که ازو غافل باشد چنانکه در مناجات داود آمده است
که رب العزه گفت دروغ گفت آنکس که دعوی محبت
من کرد که شب در آمد از من بخفت آیا نه هر دوستی
خلوت حبیب خود را دوست دارد اینک من دیده ور ام بعینی
من مطلع بر دلها دوستان خود و از آداب ایشان
یکی آنست که بر طهارت خسبند و بر پهلو راست خسبند
و این دعا برخوانند الدعا اللهم وضعت جنبی
باسمك بما تحفظ به عبادك الصالحین اللهم قنی عذابك

وذکر خدا

و ذکر خدای تعالی می کنند هرگاه که بیدار شوند و اگر آب دست کنند
و دو رکعت نماز کنند و آنکه بخسبند اولیتر باشند و کراهیت
است خواب بعد از نماز بامداد و بعد از نماز شام و گفته
اند هر کس که خواهد که خواب او اندک باشد تا دور شود
از آب بسیار خوردن مگر آن مقدار که تشنگی را بنشاند
و آنکس که میان جماعتی باشد و ایشان خواب کنند با موافقت
بخسبند یا او بقیام مشغول گردد و دوست داشته
اند قیلوله را تا یار گردد بدان قیام شب و گفته
اند اول روز خرق باشد یعنی بی اندامی و میانه روز
خلق یعنی خوی و آخر روز حمق یعنی ابلهی و بعضی
از ایشان بوده است که پهلو را بر زمین ننهاده است

کذاشتی

وبدین مرقع سی سال املاء ومنت کرده وبشت بدیوار باز
نزد آن که خواب بروی غلبه کردی و در روزه ها روزه داشتی
وجنید گفت قدس الله روحه مرقع سی و اند سال و اند سال پیش
سری آمدم ندیدم او را خفته مگر در علت مرگ
حکایت کنند بایزید پای را بر محراب دراز کرد و ندا
کردند او را که انکس که همنشینی کند باذشاهان را بحت
ادب عرضه شوذ فتل راه **فصل** ذکر ادب
ایشان در سماع رب العزة تبارک و تعالی گفت و اذا سمعوا
ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع
و گفت تعالی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه
و گفت فهم فی روضة یحبرون مجاهد گفت یسمعون

وپیغمبر علیه الصلوة گفت الحدیث ما اذن الله لشیء کاذنه
لنبی حسن الصوت بالذکر سماع نکند خدای مر
چیزرا همچون سماع کردن مر پیغمبری را که نیکو آواز
باشد بذکر او و روایت کرده اند بر خواندند پیش مصطفی
این آیت ان لدینا انکالا وجحیما وطعاما ذا غصة و
عذابا الیما و بروایتی دیگر این آیت برخواندند فکیف
اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هولاء
شهیدا او بسیار بگریست و روایت کرده اند از عایشه
را رضی الله عنها بوذ نزدیک من کنیزکی و پیش من سماع کردی
و پیغمبر علیه السلم درآمد و آن کنیزک برحال خوذ می بوذ
بن عمر رضی الله عنه درآمد و او را بدید مصطفی علیه الصلوة والسلم

مصطفی علیه الصلوة بخندید عمر گفت خنده تو از
چیست یا رسول الله پیغامبر او را بگفت عمر گفت
بیرون نشوم تا بشنوم آنرا که بشنیده است رسول
خدای پس سید بفرمود تا عمر را شنوانیدند ۞
و ذو النون مصری رحمة الله علیه را سوال کردند از سماع
گفت واردی است حق که بر انگیزاند دلها را سوی
حق هر که بهر نفس سماع کند زندیق گردد ۞
و سری رحمة الله علیه گفت دلهای دوستان شاد شود
نزدیک سماع و دل نایافتگان بترسد و دل مشتاقان
افروخته گردد ۞ و گفته اند مثل سماع مثل باران
است چون بر زمین رسد زمین سبز گردد ۞

همچنین دلها برافروخته ظاهر گرداند مکنونات
فواید را نزد سماع ۞ و گفته اند سماع بحرکت
آورد آنچه در دل آنرا پوشیده می دارد از شادی
و اندوه و ترس و امید و شوق گاه باشد که او را
بگریه آورد و گاه باشد که او را بطرب آورد ۞
و گفته اند سماع بهره مند گرداند هر عضوی را که
گاه باشد که بگریه و گاه باشد که بفریاد آید و گاه
باشد که دست برهم زند و گاه باشد که رقص کند
و گاه باشد که بیهوش گردد ۞ و گفته اند اهل
سماع سه اند شنونده به پروردگار خود و شنونده
بدل خود و شنونده بنفس خود ۞ و بعضی از مشایخ

گفته اند سماع نیاز نباشد مگر کسی را که دل او زنده باشد
و نفس او مرده و گفته اند درست نگردد سماع مگر
کسی را که از حظ خود فانی گشته باشد و حقیقت او
باقی بود و بشریت او فرو مرده باشد و از بعضی
حکایت کنند که گفت خضر را علیه السلم دیدم و گفتم
چه می گوئی در سماع که یاران ما در آن می باشند
گفت آن صفا نیست که ثابت نشود برو مگر قدمهای
عالمان و گفته اند سماع آتش زنه سلطانی است و
آتش از وی در نگیرد مگر در دل آنکس که دل سوخته
دارد بر محبت و نفسی سوخته بر مجاهدت
و از اداب ایشان است که دراز تکلف نکنند و

و ایشان را از بهر سماع وقتی معلوم نباشد و سماع
طیبت و آرزو نکنند پس سماع کنند آن چیز را که داخل بود
در وصف مریدان تائب و ترسندگان و امیددارندگان
و آنچه ایشان را بر معاملت حریص کند و صدق ارادت ایشان
تازه گرداند و آنکس که این نداند واجب است بر وی که قصد کسی
کند که او را ادب کند در این و نصرآبادی را گفتند تو
بغایت حریصی بر سماع گفت آری که بهتر نشستن از آنکه
بنشینیم و غیبت کنیم و ابو عمرو نجید او را گفت دور نیست ای
ابو القاسم که زلتی یعنی لغزیدن قدمی در سماع بتر است
از چندین و چندین سال که غیبت مردم کنند و ابو علی
رودباری گفت ما چنان رسیدیم در این کار تا جائی که مثل

شل تیزی شمشیر الرمیل کنیم چندین در آتش افتیم
و از آداب نباشد استدعاء حال و تکلف از بهر قیام
الا از غلبهٔ حالی که درآید و برانگیخته شود یا آنکه بر سبیل
مساعدت باشد صادقی را یا مطایبه نه آنکه سکون
بخود راه دهد بتکلف و نیز اظهار حال نکنند و ترک این او
لیتر باشد و روایت کرده‌اند از رسول صلی الله علیه و سلم
وعظ می‌گفت و مردی از گوشهٔ مسجد بیهوش گشت
گفت کیست که شوریده کرد بر ما دین ما اگر راست گوی است
مشهور کرد نفس خود را و اگر کاذب است خدای او را نیست
کرداناد و کراهیت است جوانان را که بحضور مشایخ
قیام کنند و حال ظاهر کردانند حکایت کنند که جوانی

با جنید صحبت داشتی و هر وقت که سماع بودی بر خروشیدی
و متغیر شدی جنید گفت او را اگر ظاهر شود بعد از این
از تو این باید که صحبت من نکنی و بعد از آن جوان نفس خود را
نگاه می‌داشتی گاه بودی که از هر یکی موی عرق
روان شدی تا روزی از روزها برجست چنانکه روح
از وی بیرون شد و رخصت نیست جوانان را در قیام
حرکت کردن اصلا و اکثر مشایخ کراهیت داشته‌اند
حضور ایشان در مجلس سماع و چون وقت جد بود روا نبود
کسی که بتکلف ملاطفت و مزاحمت کند بر طریق موافقت
و حکایت کرده‌اند که ذوالنون مصری به بغداد شد
جماعتی پیش او در شدند و با ایشان قوالی بود ازو دستوری

خواستند که چیزی بگوید او ایشان را دستوری داد
و قوال این بیت برخواند شعر
صغیر هواک عذبنی فکیف به اذا احتنکا
وانت جمعت من قلبی هوی قد کان مشترکا
اما ترثی لمکتئب اذا ضحک الخلی بکا
دل او خوش گشت و برخاست و تواجد کرد و بر روی بیفتاد
و خون از پیشانی روان شد و بر زمین نمی افتاد بس یکی از ایشان
برخاست و ذوالنون بوی نگریست و گفت الذی یراک حین
تقوم مرد بنشست و سکون با حضور دل و جمع همت و وقوف
بر احوال مستمعان اولیتر از مداخلت است که آن محل
استقامت و تمکین است و خاموشی از آداب حضور است

تعالی
خدای تعالی گفت فلما حضروه قالوا انصتوا و خدای
گفت و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا
و چون مجلس سماع اتفاق افتد ابتدا بقرآن باید کرد
و ختم بدان حکایت گفته اند ممشاد دینوری
که رسول خدای را بخواب دید و از وی سوال کرد از جمع
شدن قوم سماع را گفت باکی نباشد ابتدا بقرآن کنید
و ختم بدان و کراهیت است مرید را که سماع غزل کند
و اوصاف خد و زلف و خال که آن بعید الغورست
و بعضی از مشایخ گفته اند که سماع شهوتیست در
قعر شبهتی که آنرا در نیابد مگر عارفی بینا دل و در
یابند و در بوده شهوتی و شبهتی او را نابسوده

وجنید گفت هر مریدی را که بینی که میل بسماع دارد بدانکه
دروی بقیتی است از بطالت و گفته اند سماع صراطیست
کشیده است صاحب یقینی قصد آن کند و دریابد و صاحب
شکی قصد کند بانکار و سماع کند زنده را باعلی علیین رساند
یا باسفل السافلین و یکی از مریدان شیخ را گفت مشایخ
میل بسماع می کنند شیخ گفت اگر تو مانند ایشانی تو
نیز سماع می کن و باید که در مجلس سماع کسی نخندد یا
مشغول چیزی دیگر شود حاضر نشود و حکایت
کرده اند از ابو عبد الله خفیف که حاضر شدم با شیخ خود
احمد بن یحیی در دعوتی بشهر شیراز و در آن دعوت
اتفاق سماع افتاد و وقت شیخ خوش شد و برخاست

و تواجد کرد و می گردید و جماعتی از ابناء دنیا در صفه دیگر
که برابر ما بودند و یکی از ایشان بخندید شیخ چراغ پای
را بو گرفت و آنرا بینداخت از صفه و بدیوار آمد و هر
پایه چراغ پای در دیوار نشست و شیخ ابو عبد الله
مدت سی سال نماز بامداد به آبدست شب میگزارده
و سوال کرده اند بعضی مشایخ را که دل از سماع چه بیاشامد
و ارواح را از آن چه شرب باشد و نفس از آن چه چیز
شرب کند گفت شرب دلها علم باشد و شرب ارواح
نغم باشد و شرب نفوس ذکر باشد که موافق گرده
طبع او را از حظوظ و سوال از تکلف در سماع بجواب
گفت که سماع بر دو نوع است یکی آنکه مستمع گردد طلبکاره را

با منفعتی دنیاوی را و این نوع تلبیس و خیانت باشد و
یک نوع دیگر که تکلف کنند طلب حقیقت را چنانک کسی وجد را
طلب کند بتواجد و او بمنزلت کوبنده است از کو بستن
و رسول صلی الله علیه وسلم گفت الحدیث اذا رایتم اهل البلاء فابکوا
فان لم تبکوا فتباکوا چون اهل بلا را ببینید بگریید اگر نه
گریند بتکلف گریه کنید و ابو نصر سراج گفت رحمه الله علیه
اهل سماع بر سه طبقه اند طبقه از ایشان در سماع بر
مخاطبات حق رجوع کنند در آنچ می شنوند و طبقه
از ایشان رجوع کنند در سماع بمخاطبات احوال ایشان
و مقامات و اوقات ایشان بسته شدگان بعلم اند و طالبان
بصدق در آنچه اشارت کنند او را اندرین چیزها و طبقه

از ایشان درویشان اند مجرد آنانکه از علایق قطع کرده اند
و دل ایشان ملوث نشده است بمحبت دنیا و جمع
آن و منع آن ایشان سماع کنند بدلهاء خوش و لایق باشد
ایشان را سماع ایشان نزدیکترین مردم اند بر سلامت
و از فتنه بسلامت تر و هر دلی که ملوث باشد
بدوستی دنیا سماع او سماع طبعی باشد و تکلف و گفته اند
محتاج بسماع کسی بود که ضعیف حال باشد که قوی
حاجتمند سماع باشد که حصر کن مگر گوید چه دو حال باشد
کسی که محتاج باشد بر کسی باید چیزی که او را بر انگیزاند
و بحق عمر که مادری که فرزندش مرده باشد حاجتمند
نوحه کننده نباشد و گفته اند سماع قومی را چون غذا است

سلمی
وقومی را از جا روو قومی را راحت رسانید و ابو عبد الرحمن
می گوید چه قومی را زیادتی بود و دیگرانرا نقصان
و آن چون سلاح است که جهاد را که در راه خدای تعالی
کنند نیک باشد و قتل اولیا را هم بشاید و همچنین آفتاب
چیزی را باصلاح آورد و چیزی دیگر را تباه کند
و گفته اند سماع تعلق بمستمع دارد تا از چه کس شنود
یکی از طوافی شنید که می گفت سعتری بری یعنی
او بیش دشتی آن شنود بله بیهوش گشت ازو سوال کردند
گفت پنداشتم که می گوید ایسع تری بری یعنی عطاء
یکی ببینک برت و شبلی این شعر را بشنود که کسی
می خواند شعر اسائل عن سلمی فهل من مخبره

یکون له علم بها این تنزل یعنی ای سوال کننده
از سلمی هست خبر کننده که باشد او را علم بود که کجا
نزول کند شبلی بجوابت لا والله خبر کننده نباشد
از و درد و سرای و صیحی می گوید و اجب باشد
آنکس که وجد یعنی دارد ذو الوجد او صحیح باشد باید که وجد
خود را نگاه دارد در از حال چنانک زبان نگوید ازین برو
روا نباشد بهیچ حال و هم گفته است و چه سر صفات
باطن است همچنانک طاعت سر صفات ظاهر است
و صفات ظاهر حرکت همچنانک و سکون است و صفات
باطن احوال و اخلاق است و اما حکم خرقها
که در سماع بیفتد هر چه از آن بر طریق مساعدت

باشد یعنی یاری آن جماعت را باشد و هرچه افتاد آن
بسبب قول قوال باشد یا انشاء شعر باشد اگر در آنجا جماعتی
حاضر نباشند آن خاص قوال را باشد و اگر در آنجا جماعتی
حاضر باشند الا خاص قوال مشایخ در آن مختلف است
بعضی گفته اند آن خرقه قوال را باشد بسبب آنکه فایده
وجد در سر تیست که از جهت قوال است خلعت دهند
قوال را بعوض آنچه رسیده است باو و بعضی گفته اند آن
جماعت را است و قوال یکی از ایشان است که برکت حضور جماعت
کمتر از قوال نباشد و روایت کرده اند که رسول علیه الصلوة
روز بدر گفت هر که بفلان جای رود او را این و آن باشد
و هر که فلان را بکشد چندین و هر که اسیری را بگیرد او را

او را چندین دهد جماعت جوانان بشتافتند و پیران و بزرگان
صحابه نزد نشانها و علمها بایستادند چون فتح مسلمانان
را میسر شد جوانان طلب کردند آنچه ایشانرا مزد بوده
و مصطفی علیه الصلوة والسلم با ایشان وعده کرده بود پس
پیران گفتند ما هم پشت بوده ایم شما را و یاری کرده ایم غنیمت را
بی ما بر مگیرید خدای تعالی این آیت فرستاد یسئلونک
عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله
واصلحوا ذات بینکم واطیعوا الله ورسوله ان
کنتم مؤمنین پس مصطفی علیه الصلوة والسلم آنرا بسویت
قسمت کرد و از ایشان بعضی گفته اند که اگر قوال از جمله
قوم باشد و نیز چون یکی از ایشان باشد و او را چیزی

دستی نبود و اگر قوال بیگانه باشد هر چیزی که آنرا قیمتی
بود آنرا ایثار او کنند و هر چیز که از خرقهٔ فقر فقرا باشد
ایشان بدان اولیتر باشند و بعضی از ایشان گفته اند که اگر
قوال اجیر باشد یعنی مزد بستده باشد اورا از آن
هیچ نباشد و اگر قوال تبرع کرده باشد آنچه لایق او باشد
بدو دهند و اگر گوئیم آن از آن درویشان باشد حکمش چنان
باشد که بدان مشغول شوند ما دام که در سماع باشند چون
وقت سماع درگذرد جمع کنند و در میان نهند
پس اگر آنجا محبّی از آن درویشان بود حکمش آن باشد
که آن محب بر گیرد بدانچه وقت آنرا اقتضا کند بی آنکه
با وی معارضه کنند و بی آنکه منادی بران بود که آن

استخفافی است بحق خرقه و حق درویشان پس اگر آنجا
شیخی بود که او را حکمی باشد حکم بدان او را باشد از آنکه پاره
کند یا بذل کند و آنرا بر یاران قسمت کند و اهل شام گویند
درویش بخرقهٔ خود اولیتر باشد و جمله درویشان
این را انکار می کنند و بعضی از ایشان گفته اند هر خرقه
بر سبیل مساعدت و یاری افتاده باشد یا آمیخته بود
بتکلف رد آن اولیتر باشد و اکثر مشایخ کراهیت
دارند که خرقه را ببینند از آنکه بر سبیل مساعدت که
دران تکلفی است که از حقیقت دورست و اگر مشایخ
شیخ آنجا حاضر نباشد یا از آن چنان وقت اقتضا کند
بیش گیرند و دران تاخیر نکنند و کراهیت داشته اند

که تخریق مرقعات کنند الا از بهر تبرّک باشد
وهرچه از خرقه درویشان باشد آنچه رقعه را
نشاید تخریق آن اولیتر باشد تا هر یکی را از آن
نصیبی برسد وهیچ کس محروم نشود وآنرا
تفرقه کنند بر حاضران وغایبان آنرا نصیب نبود
که غنیمت آنکس را بود که در کارزار حاضر باشد
ودر آنکه چگونه قسمت کنند مشایخ را در آن
اختلافست بعضی گفته اند که قسمت میان
ایشان بتفاضل باشد همچون قسمت میراث
وغنیمت وبعضی گفته اند اگر قسمت آن شیخ کند
بتفاضل قسمت کند واگر جماعت آن چیز را
قسمت

می کنند باید که سویت در قسمت باشد وآنچه رقعه را
نشاید ایثار کردن آن بر کسی که مستحق باشد از در
ویشان اولیتر بود وآنچه از جامه محبان باشد فرو
ختن آن اولیتر بود وایثار مر قوال را وتخریق آن
نشاید

فصل در ذکر آداب ایشان در تزویج

اولیتر آن باشد که رغبت کنند
در زنی دین دار صالحه که پیغمبر گفت علیه الصلوة
الحدیث تنکح المرأة لدینها ومالها وجمالها فعلیک
بذات الدین تربت یداک زنرا نکاح کنند از بهر دین
ومال وجمال بر تو باد که زنی را که خداوند دین را
زن کنی تا دستت را پرخیر کند وگفت علیه السلم

اعظم النساء برکة اقلهن مؤنة بزرگترین زنان برکت را
آن باشند که مؤنتشان کمتر باشد و عمر بن الخطاب رضی الله عنه
گفت زنان را از ضعف آفریده اند و عورت اند مداواه کنید
ضعیف ترین ایشانرا بخاموشی و عورات شما بخانها
و از آداب ایشان در ین آنست که از بهر دنیا زن نکنند
و از بهر فراخ دستی نکنند بلکه سنت را کنند و پارسای را
بس بمقدار کفایت بحسب طاقت قیام نمایند و اگر مرد
عاجز شود یا زن زیادت از طاقت طلب کند او را مخیر کند
بانکه بر قدر مسکنت بسازد یا بطلاق فرقت که آن اقتدا است
بمصطفی علیه الصلوة آنجا که رب العزة این آیت فرستاد
یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا

وزینتها

وزینتها تا آخر دو آیت و ایشان نه زن بودند و سید علیه الصلوة والسلام
ایشانرا تخییر داد و ابتدا بعائیشه کرد رضی الله عنها
و او را گفت من ترا حدیثی خواهم گفت باید که در آن مشورت
کنی با مادر و پدر را چون او را بیاگاهانید عائیشه گفت
آیا در تو مشورت با مادر و پدر کنم من خدای و پیغمبر را
برگزیدم و سرای آخرت را پس گفت یا رسول الله
خبر مکن زنان خود را بدین چیز مصطفی گفت بخدای که
از من سوال نکنند الا من خبر کنم ایشانرا پس آگاه کرد دیگر
زنان خبر کرد جمله خدای و رسول را اختیار کردند و
شکر کردند خدای تعالی را در ین پس آیت آمد که لا
یحل لک النساء من بعد لابد و درین روزگار اولیتر

آن باشد که زن نکنند و نفس خود را شکسته کرده اند بریاضت
و گرسنکی و بی خوابی و سفر ابو هریره رضی الله عنه روایت
کرده اند از رسول خدای که گفت الحدیث علیکم بالنکاح فمن لم
یستطع فعلیه بالصوم فان له وجاء بر شما باد که
نکاح کنید و آنکس که نتواند برو باد که روزه دارد که روزه
قوت شهوت را ضعیف کند و یکی را از نیکان گفتند که زن
نمی کنی گفت مرا نفسی است که نتوانستمی طلاق داذن او را
طلاق دادمی دیگری را بر نفس فراهم آوردمی و بشر حافی
گفت الله مرا باز دارد نه تیمار داشتن ماکیانی این
نشوم بر نفس خود که با ملاذ کنم و شرطی باشم او را گفت
رنج بار ساعتی کشیدن آسان تر از مصلحت عیال است

و گفت صبر از ایشان آسان تر است از صبر بر ایشان **حکایت**
کرده اند که مردی دختر میمون مهران را بزنی می خواست
میمون گفت او را بتو نمی پسندم گفت چرا گفت بسبب آنکه
آن دختر زینه و جامه طلبد آن مرد گفت آنچه او را باید
نزدیک من هست گفت آنگاه رضا دادم دیگری از ایشان طلاق
زن می گفت او را گفتند چرا او را طلاق می گوئی گفت
عاقل پرده زن خود ندرد پس چون زن را طلاق داد
گفتند چه سبب بود که او را طلاق دادی گفت مرا چه
کار است با زنی که از من بیگانه است و روایت کرده اند
که رسول علیه الصلوة چون خواست که فاطمه را بشوهر دهد
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بگذشت با او را گفت یا علی

از منبر خود خطبه کرد و مهاجر و انصار حاضر بودند علی گفت
الحمد لله حمداً یبلغه و یرتضیه و صلی الله علی محمد صلاةً تزلفه
و تحظیه و النکاح مما امر الله به و رضیه و اجتماعنا مما
اذن الله فیه و قدره و هذا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
زوجنی ابنته فاطمة علی صداق خمسمایه درهم و قد
رضیت فاسئلوه و اشهدوا و امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفت نبود ما را مگر پوست نرمیشی تا بیراسته شب بر آن
می خفتیم و بروز علف باشتر می دادیم بر آن

فصل در ذکر آداب ایشان در سوال خدای تعالی

مدح درویشان می کند لا یسألون الناس الحافا و گفت عز و جل
و اما السائل فلا تنهر و پیغمبر علیه الصلوة و السلام گفت الحدیث

اعطوا السائل و لو جاء علی فرس اعطا دهید خواهنده را
و اگر چه بر اسب باشد و گفت لو صدق السائل فی
سواله ما افلح من رده و اگر خواهنده راست گفتی
در سوال خود رستگار نشدی آنکس که او را رد کردی
و گفت ما صاحب الصدقة باعظم اجراً من الذی یقبلها
اذا کان محتاجاً و نباشد صدقه دهنده بزرگ مزدتر
از آنکس که ان را قبول می کند اگر حاجتمند باشد و گفت
الحدیث لو صدق السائل فی سواله ما افلح من رده
و گفت من سال مسئلة و هو عنها غنی فانما یستکثر
من النار هر که سوال کند و او از آن توانگر باشد بدرستی
که بسیار می گیرد از آتش و گفت الحدیث لا تحل

الصدقة لغنی ولا لذی مرة سوی حلال نشود صدقه
توانگر و نه آنکس را که صاحب قوت باشد و عمر رضی الله عنه
گفت کسب کردن از دنیت باشد بهتر است از سوال کردن
و جنید گفت هر صوفی که سوال را عادت کند مبتلا گردد بطمع
و خیانت و دروغ و آداب ایشان اندرین آنست که سوال
نکنند مگر نزدیک ضرورت و حاجتمندی و نستانند
الا قدر کفایت بعضی از ایشان گفته اند درویش چون
محتاج سوال گردد کفارت او صدقه باشد و گفته اند روا
نباشد که طالب را رد کنند الا سائل کریم باشد تو او را آنکه
دارد و الا خوار باشد تو نفس خود از آنکه دارد و روی
خود را از رد او آنکه دارد و کراهیت داشته اند که

از بهر خود سوال کنند و دوست داشته اند یاران را الا با
حکایت گفتند از ممشاد دینوری که چون غربا بوی رسیدندی
در بازار رفتی و از دکانها چیزی جمع کردی و بپیش ایشان
بردی و این را نه از سوال شمارند که آن یاری باشد بنیکی
و تقوی و رسول صلی الله علیه وسلم از بهر یاران سوال کردی
و الا از سوال بودی از آن احتراز کردی و دوست
داشته اند که جاه بذل کنند بر برادران و یکی از مشایخ
گفته است فقیر را فقر درست نشود تا جاه را بذل
کند چنانکه مال را بذل کند و ادب خادم در سوال
آنست که نفس خود را نه بیند نه در گرفتن و نه در عطا
دادن و باید که اعتماد او بر همت فقرا باشد و وکیل باشد

از زهد و کرده‌اند شبلی می‌گوید که چون پیش مردم شوی
از بهر سوال ایشان را مبین و نفس خود را مبین و شیخ
ابو العباس نهاوندی چون جمعی از غربا بوی رسیدندی
ببازار شدی و طعامها را جمع کردی و بر دست ایشان
نهادی و گفتی چه حاجت بسی سال باشد تا از کسی چیزی نگرفتم
و کراهیت داشتی سوال را و بر اهل آن انکار کردی و جنید
گفت درست نباشد سوال را از کسی که عطا دوستتر باشد
نزد وی از گرفتن و خادم را چنان اولیتر باشد که بقرض
بستاند مقداری که حاجتمند شود از نفقه قوم بنیکی
و بر ایشان نفقه کند پس سوال کند و قرض را بگزارد که
چنین بسلامت نزدیکتر باشد و بعضی از ایشان رخصت

داده‌اند کسی را که بخشیده است طمع خواری رد هیچ خبر
و بعضی از مشایخ نخورده‌اند الا از سوال و از وی این سوال
کرده‌اند گفت سوال را کراهیت داشته‌ام و آنرا اختیار
کردم و گفته‌اند باید که درویش سوال نکند الا وقت حاجت
نه آنکه بر سوال نعمت زبان او اشارت کند سوی خلق
و دل او سوی حق و گفته‌اند احرار از بهر برادران
سوال کنند نه از بهر نفس خود و گفته‌اند خوردن
بسوال نیکوتر است از خوردن بتقوی و گفته‌اند هر که
سوال کند و او بی‌نیاز باشد از آن بیاید ترسید از وی که
خصومت کنند با وی جمله درویشان روز قیامت و گویند
فرا گرفتی آنچه ما را بود و تو نه از جمله درویشان بودی

فصل در ذکر آداب ایشان در حال رنجوری

روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وسلم گفت الحدیث
حمی یوم کفارة سنة یعنی یک روزه کفارت یکساله است
و گفت انما اجور ایشان را تب آمد الحدیث ابشروا فانها
کفارة وطهور مژده باید که آن کفارت است و پاک
کننده حکایت کنند از ذوالنون مصری که بعیادت
رنجوری رفت و او بنالید ذوالنون گفت صادق نیست
در محبت او آنکس که بر ضرب او صبر نکند بس بیمار
گفت بلکه صادق نیست در محبت او آنکس که بر ضرب
او لذت نیابد و یکی از عارفان رنجور شد و صفت
علت مر طبیب را می گفت او را گفتند که این نه شکایت

باشد گفت نه که خبر کردن است از قدرت خداوند قادر را
و گلیست سنجار من را خادم می بود و حکایت کرد شیخ روزی
مرا گفت بر ظاهر جسد من هیچ موضع می بینی که از کرم
خالی است جز دل او و ممشاد دینوری بیمار گشت او را
گفتند رنج را چگونه می یابی گفت از رنج سوال کنید تا مرا
چگونه می یابد گفتند او را که چگونه می یابی دل را گفت
سی سالست تا دل را گم کردم و یکی از مشایخ گفته است
که اگر مرا عافیت دهند و شکر کنم دوستر از آن دارم
که در بلا باشم و صبر کنم و خداوند تعالی در قصه
سلیمان علیه السلام می گوید نعم العبد و در قصه ایوب و بلا
او می گوید نعم العبد و رسول علیه السلام گفت الحدیث تداووا

گفتم نه گفت همچنین در باطن جسم من
هیچ موضع از کرم خالی نیست

عباد الله فان الله تعالى لم يخلق داءً الا خلق له دواءً
فقيل يا رسول الله هل يرد التداوي من قضاء الله شيئاً
فقال هو من قضاء الله، مداوا کنید ای بندگان خدای
که خدای تبارک و تعالی هیچ دردی در دنیا نیافرید الا که داروی
دارو آن بیافرید گفتند یا رسول الله مداوات قضاء
خدای را چیزی رد تواند کرد گفت آن نیز از قضاء
خدای است

فصل در ذکر آداب ایشان در حال مرض

رسول خدای علیه الصلوة والسلام گفت
للحديث اكثروا من ذكر هادم اللذات فما ذكره عبد في
سعة الا ضاقه ولا في ضيق الا اتسع، بسیار کنید یاد
شکننده کامها و لذتها یعنی مرگ که نکنند ذکر آن بنده

در وسع الا که تنگ کرد اورا و نه در دل تنگی الا که
فراخ شود، و هم رسول علیه السلام نزدیک وفات گفت
والرباه گفتند این سخن ترک جلادت کردن است بر خدای
تعالی، و بعضی گفته اند خبر کردن است تا خلق برحذر
باشند از سختی آن، و گفته اند این از آن می گفت که معتبر
شده بود بعجز و متواضع گشته بود، و گفته اند این
از بهر آن می گفت که وعدهٔ خدای برو کشف شده بود
و لقاء خداوند ودود، گفته اند واندوها از زحمت دنیا
و زحمت خلق و اندوها از حجابها که خواهد بود رسیدن
بر جنبات ارباب، و خلیل حریری گوید نزدیک جنید بودم
در وقت وفات او قرآن می خواند گفتم مداواتی

بنفس خود کن با ستیزی گفت هرگز جا چقند تر ازین نبوده‌ام
که این ساعت و اینک نامه اعمال من درمی نوردند و
قرآن را ختم کردم پس دیگر باره ابتدا کرده و هفتاد آیت از
سورة البقره برخواند و وفات کرد رحمة الله علیه و حکایت
کرده اند که خیر نساج در وقت نزع نظری کرد و گفت
بار دستی که تو بنده ماموری و من نیز بنده ماموریم و آنچه
ترا بدان فرموده اند از تو فوت نشد و آنچه مرا فرموده اند
از من فوت شد و در گذشت و پس آب خواست و آبدست کرد
و نماز می کرد چون تکبیر گفت بمرد رحمة الله علیه و علی سهل
گفت شما چنان دانید که چنان میرم که این بیماران بمیرند
بدانست که مرا بخوانند و مرا اجابت کنم و روزی

و روزی نشسته بود و گفت لبیک و وفات کرد رحمة الله علیه

و حکایت کنند از احمد حضرویه

که چون او را نزدیک وفات بود هفتصد دینار در
ذمت او بود غرماء او در آمده بودند و نظر بایشان
کرد و گفت بارخدایا تو رهن را وثیقت خداوندان
مال کرده‌ای و تو وثیقت غرماء من بستانی
تو خداوندا از بهر من بگزار که بیهی در سرای فرو زد
و گفت این سرای احمد حضرویه گفت آری
گفت غرماء وی کجا اند ایشان بیرون شوند و حق
ایشان بگزارد پس احمد وفات کرد و در وقتی که ابو عثمان
حیری وفات می‌کرد پسر وی پیراهن بدرید و او

حشم باز کرد و گفت ای پسر من خلاف سنت در ظاهر
از برای باطن است در دل و جنید را گفتند در حال نزع
که بگو لا اله الا الله بجواب گفت که چه مشتبه گشته
است تا من یاد او کنم و ابو یزید را بطی گفتند لا اله الا الله
بگو گفت این چیزی است که انرا شناخته بودیم و بدان
استوارم و رویم را گفتند لا اله الا الله بگوی گفت
من جز این هیچ ندارم و حکایت کنند که ابو سعید خراز
در حال وفات تواجدی می نمود و چون جمله تنش مرده
بود و جان بحلق رسیده هنوز بر می جست ای دوست
آرزومندی دل عارفان افروخته می شود و یاد کردن
ایشان در وقت مناجات از سر سر او و مست گشته

اند از دوستی او و ارواح ایشان در حجابها سوی بالا می روند
و این چیز دلیل است بر سرور و سکون ضمیر او و حسن
مرد را دید که وفات می کرد گفت این مرد اگر در اول
زاهد بود درین وقت احوال وی نیکو کرده و حکایت
کنند که شبلی رنجور گشت و ارجاف مرگ او کردند
جمله مشایخ به عیادت رفتند گفتند که شبلی رنجور و پیش او در
شدند و گرد اگرد او بنشستند او گفت خبر هست
مالکی گفت و او از ایشان دلیرتر بود برو که قوم بجنازه
تو آمده اند گفت عجب است از مردگان که بجنازه
زنده آمده اند و دیگران در پیوست گفت که شبلی در
وقت وفات گفت بر من یک درم از مظلمه بود و چندین

ازان
هزار صدقه کردم صاحب آنرا و بر دل من هیچ چیز
بزرگتر نیست که پس گفت مرا آب دست بده من او را آب دست
می دادم و فراموش کردم خلال کردن محاسن او و
دران حال زبان وی از کار فرو رفته بود دست من
بگرفت و در محاسن خود برد و عرق از پیشانی او روان
گشته و این قدر از سنت بروی نمی گذشت و پس
وفات کرده روایت کرده اند از عبد الله عباس که
گفت در شدم بر عمرو بن عباس و پیش او پسر وی عبد الله
حاضر بود پس پسر را گفت یا عبد الله این صندوق
را برگیر پسر گفت مرا هیچ حاجت درین نیست او
گفت پر از مال است گفت مرا حاجت نیست که آن مال

مال درویشی است که عبد الله عباس گفت که پسر من پدر را
گفت خواستمی که دیدمی مردی را که وفات می کردی و من
ازو سوال کردمی که مرگ را چگونه می یابد و خود را چگونه
می یابد پدر بجواب گفت من خود را چنان می یابم که می بینم
که آسمان بر زمین نهاده شده است و من در میان آنم و
گویا که من نفس می زنم از سوراخ سوزنی پس گفت بار
خدایا بستان از من تا راضی شوی پس دست را بر هوا
برداشت و گفت ای بار خدای تو فرمودی و من عاجز
شدم و نمی کردم و من مرتکب شدم معاصی را و نه آن دارم
که عذر خواهم و نه قوتی دارم که ازو نصرت خواهم
ولیکن می گویم لا اله الا الله و سه بار بگفت و وفات کرد

وچون وقت وفات عبد الملک مروان در آمد نظر بر فرزندان
خود کرد و دختران وی گرد او بر آمده بودند
و می گریستند و این شعر انشا کرد الحم
بمستخبر عنا یرید بنا الردی ومستخبرات والعیون

فصل در ذکر ادب ایشان در وقت بلا

خدای تعالی گفت وفتناک فتونا قیل طبخناک بالبلاء
طبخا حتی صرت صافیا نقیا گفته اند یعنی بختیم ترا ببلا
بختنی تا گشتی صافی پاک و رسول گفت علیه الصلوة والسلم
الحدیث ان الله تعالی ادخر البلاء لاولیائه کما ادخر
الشهادة لاحبائه یعنی بدرستی که خدای تعالی ذخیره
کرده است بلا را از بهر دوستان خود چنانکه ذخیره

کرده است شهادت را از بهر محبان و گفت علیه السلم الحدیث
نحن معاشر الانبیاء اشد بلاء ثم الامثل فالامثل یعنی ما
گروه انبیا بلا بیشتر یابیم پس مانندتر و مانندتر و گفت
علیه الصلوة الحدیث احب العباد الی الله تعالی شاب عابد
ومبتلی صابر وفقیر باسط یعنی دوسترین بندگان بر
خدای تعالی جوانی عابد باشد و مبتلاء صبر کننده
و درویشی گشاده دست و گفت علیه السلم الحدیث ان الله
تعالی یتعاهد عبده بالبلاء کما یتعاهد الوالد الشفیق
ولده یعنی بدرستی که خدای تبارک و تعالی استوار کرد اند
بندگان را ببلا همچنانکه پدر مشفق فرزند را استوار کند
و ادب ایشان در بلا آنست تا شکیبائی کنند و نظر بثمره بلا

کنند و آنچ خدای تعالی وعده کرده است مر صابران را آنجا
که گفت عز و جل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
هر که بلا از وی بیند که بلا می فرستد عاشق شود بدین
یکی تلخی بلا در دنیا بد و سختی آن فراموش کند خدای تعالی
گفت واصبر لحکم ربک فانک باعیننا نمی بینی که در روزگار
یوسف چون زنان او را بدیدند درد بریدن دست در نیافتند.
و هیچ یک از ایشان نمی دانست تا یوسف غایب شد خدای
گفت فلما راینه اکبرنه وقطعن ایدیهن و یکی شطاری
را گفتند که آسان کرده بر تو این ضرب و قطع گفت تا چون
چشم بر معشوق نهیم و او را ببینیم بلا آسان گردد
و جفا وفا شود و دوستی عطا شود و از بهر مجنون

این شعر گفته اند **شعر**

ومن اجل لیلی انجع القلب والحشا ۞ ومن اجل لیلی قد بنوا
ومن اجل لیلی ادخل القوم المنی ۞ بنضح دما یا حبذا انت جانیا ۞
ومن اجلها سمیت مجنون عامر ۞ فداها من المکروه نفسی و مالیا ۞
فلولاک ما لیلی لما جئت طارقا ۞ ادور علی الابواب بالاذن راضیا ۞
اذل للیلی فی رضاها ۞ واحتمل للاصاغر و للاکابرا ۞
و هم بدین معنی شعرها گفته اند نظر کن بدین قوم که چگونه
آسان شده است بر ایشان تحمل بلا چون دوست را می
دیدند و چگونه بر بلا لذت می یافتند و بدان همی نازیدند
همچنین هر که در دعوی صادق باشد و در بلا متحقق
حالش همان باشد و گردش روزگار در و تاثیر نکند و زمانه

و زمانه بر از دست نیابد و یکی از ایشان گفته است شعر
ذُلّ الهوی فی الحبّ ملومةٌ و خضوعُه لحبیبه شرفٌ
روایت است که امیر المؤمنین حسین بن علی رضی الله عنهما گفتند
که ابو ذر رضی الله عنه می گوید درویشی دوستر دارم از توانگری
و بیماری من دوستر ستند از صحت حسین رضی الله عنه
رحمت خدای بر ابو ذر باد اما من چه گویم هر کس که توکل
بر حُسْن اختیار خدای کند هیچ آرزوی دیگر نباشد
او را بجز از آنکه خدای او را برگزیده است از بهر او
وحکایت کنند که جماعتی پیش شبلی شدند و او
در بیمارستانی مقیّد بود شبلی نظر با ایشان کرد و
گفت شما کیستید گفتند ما دوستان تو ایم ایشان را

سنگ

سنگ می زد ایشان بگریختند شبلی گفت ای دروغ زنان
دعوی دوستی من می کنید و از ضرب من صبر نمی کنید
از من دور شوید و از آداب ایشان آنست که پارسایی
بدروغ نکنند و عجز ننمایند بلکه علیه الصلوة والسلام گفت
المؤمن القویّ احبّ الی الله من المؤمن الضعیف
مومن قوی دوست داشته تر است بحضرت خدای از مومن
ضعیف ای دوست حریص باش بر آنچه ترا منفعت کند و یاری
از خدا خواه و عاجز مشو و اگر ترا مصیبتی رسد بگو تقدیر
کرد و هرچه خواهد کند و بر تو باد که نگویی الوکی لفظ
الو فاتحهٔ عمل شیطان است و ابن عطا می گوید در وقت
بلا صدق بنده از دروغ او پیدا شود هر که در وقت فراخی

عیش شکر کنند و در وقت بلا جزع کنند و ناشکیبا باشند او
از جمله دروغ زنان است خدای تعالی گفت الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین
من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ا
و گفت عز و علا ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و
الصابرین بدرستی که بلا در مردم بمنزلت باغبان است
که رعونت از آدمی بیرون کند و باز گرداند و ابر جالیه
که فایده از وی توان گرفت ا و جنید می‌گوید بلا چراغ
عارفان است و بیدار کن مریدان و هلاک کن غافلان ا
و چون جعفر صادق رضی الله عنه را بلایی یا مصیبتی
رسیدی گفتی اللهم اجعله ادبا ولا تجعله غضبا گفتی ا
خداوند

خداوندا این را ادب و غضب مکن از بهر آنکه بلا باشد که آن آزمایش
و باشد که تادیب را بود و باشد که عقوبت و خذلان را بود ا
و باشد که تادیب را بود و باشد که اختیار را باشد ا و حریری
می‌گوید که بلا بر وجوه است بر دشمنان کینه و عقوبت باشد
و بر گناه کاران آزمایش جنایت و بر انبیا و صدیقان از صدق
اختیار ذات و کسر را و وقوف بر آداب و سیر تها ایشان نبوده
الا بدانکه حکایتها ایشان ا از جنید سوال کردند که فایده حکایتها
چه باشد گفت از بهر تقویت دل ایشان است گفتند دری
سخن حجتی هست از کتاب خدای تعالی گفت آری خدای
تعالی گفت وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت
به فؤادک ا **فصل در ذکر آداب ایشان**
در رخصتها

در رخصتها رسول صلى الله عليه وسلم گفت الحديث ان الله
يُؤتَى رُخَصُهُ كما يحب ان يؤتى عزائمهُ خداى تعالى
دوست دارد كه بيايند برخصتهاء وى چنانكه دوست دارد
كه بيايند حكمهاء مطلق وى و عمر خطاب رضى الله عنه سوال
كرد از رسول عليه الصلوة كه چه حالتست ما را كه نماز را قصر
مى كنيم و ايمنيم رسول عليه السلم گفت صدقه است كه خداى
تعالى از ا صدقه كرده است برشما صدقهٔ او قبول كنيد
و رخصت برمثال گهواره است كه مبتديان بدان فرود كنند
و متوسط از سالكان دران متحير گردند و دستگاه عارفان
دران راحت يابند و محققان دراز وطن تكليف زنند كه آن وادى
بسيار آفت است الا بزينت رفتن بر سبيل اضطرار كه هر كس

الناظر
صح

الناظر
صح

که بر کنار حمی چرا کنند زود باشد که در حما افتند بدانید که حماخدای
حرام ما اوست و هر کس که از درجهٔ حقیقت بیفتد در رخصت وقوع
کند و هر که از رخصت بیفتد و وقوع کند در جهل و ضلالت و
طلب رخصت کردن در مذهب صوفیان باز گردیدن است از
حقیقت سوی ظاهر و از بهر این گفت ذو النون مصری رحمة الله علیه
ریا عارفان اخلاص مریدان باشد و از وی سوال کردند از
گناه مقربان نیکی ابرار باشد و جنید را بعد از مرگ او
بخواب دیدند و او را گفتند خدای با تو چه کرد گفت هر کلمه که از من
سابق شده بود بیفکند تا آن حد که سالی باران نیامد از من
با مردم گفتند که چه حاجتمندند مردم بر باران خدای تعالی
گفت تو چه دانی که مردم محتاج باران باشند مرا تعلیم می کرد

بدرستی که

بدرستی که من علیم و خبیرم برو که ترا بیامرزیدم
و ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که بخدمت رسول آ
مدند و گفتند فلان کس از اهل صفه وفات کرده است
و دو دینار یا دو درم باز گذاشته است گفت صلوا علی صاحبکم
نماز کنید بر یار خود و درست گشته است که از صحابه کس
بوده است که مال بسیار داشته است و سید علیه الصلوة والسلام
بر وی انکار نکرده است و اما انکار وی در این جای از آن
بود که آن معنی مخالف دعوت او بود نه بینی که نماز طاعت
است لکن نه آن کس را که محدث باشد و همچنین قرآن خواندن
قربتی است لکن نه کسی که جنب باشد هر که با حدث نماز کند
یا جنب قرآن خواند مستحق مقت گردد از عقوبت

و آنچه رسول گفت علیه الصلوة من تشبه بقوم فهو منهم هر که
مانندگی کند بقومی او از ایشان است آن مانندگی
بسیر و سیرت ایشان است نه بجامهٔ ایشان از بهر
آنکه روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و سلم الحدیث
من تهیاء للناس بقوله ولباسه هر که ساختگی کند
مردم را در گفتار و جامه آنچه ظاهر شد تهیّا فرض
و آنچه سیرت است تشبه بس ایشانرا در رخصت
از آداب و اخلاق است که بمعرفت آن محتاج شوند و بدان
تمسک می کنند تا مستند ایشان بر علوم باشد
و آداب ایشان در طلب رخصت آنست که آنرا ملک خود
نگیرند بلکه از بهر مصالح باشد مثلا در نفقه خود

وعیال

وعیال زیادت از یکساله بنگذارند و اقتدا برسول خدای
کنند که عمر رضی الله عنه روایت می کند که اموال بنی النظیر
که خدای تعالی غنیمت کرد بر رسول خود و مسلمانان
ستور و اشتر را بسبب آن بدوانیدند این مقدار
زیادت نبودی درویش باشند که برسوم ایشان باشند
و بحیلت ایشان متحلی گردند تا مقامات اهل حقیقت
دریابند و احوال ایشان از رخصت ایشان بود این
اموال بنی النظیر پیغمبر را بود خاص و از آن مال نفقه
کردی اهل خود را نفقهٔ یکساله و هرچه باقی بودی
باسب و سلاح کردی از بهر ساز راه خدای عز و جل
و از آن مشغول بودن است بکسب کسی را که صاحب

عیال باشند یا مادر و پدر دارند و ادب ایشان
اندرین آنست که مشغول نکنند کسب ایشانرا از گزاردن
فریضهای خدای تعالی در اوقات آن و باید که کسب را
سبب رزق ندارند بلکه از بهر معاونت مسلمانان کنند
و نیز اکثر اوقات بکسب مشغول نباشند بلکه جهد کنند که
اوقات کسب از وقت چاشتگاه فراخ تا آخر نماز نیمروز
باشد بعد از آن پیش یاران شوند و نماز پنجگانه وقت
با ایشان بگزارند بعد از آن تا پیش یاران شوند نماز خفتن
و اگر کسب او از نفقهٔ عیال چیزی زیادت باشد ایثار کنند
آنرا بر برادران و اهل صحبت خرد و بعد از آن سوال است
و ادب ایشان اندرین آنست که سوال نکنند الا وقت حاجت

قدر

قدر کفایت اندر مؤنت او می باید کشیدن و آب روی خود
پیش کسی نریزد که آنکس اسان او را رد کنند و پیغمبر علیه السلام
گفت الحدیث اذا سألت فسأل الصالحین چون سوال
کنی از نیکان سوال کن و در سوال تلطف کنند نه چنانکه
تواضع باشد که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من تواضع
لغنی لاجل غناه من اجل ماله لعنه الله علیه هر که تواضع
کند توانگری را از بهر مال خدای تعالی او را لعنت
کند و از جعفر صادق رضی الله عنه روایت است که گفت
لا تخضعن لمخلوق علی طمع فان ذلک وهن منک فی
الدین واستغن بالله عز دنیا الملوک کما استغنی الملوک
بدنیاهم عن الدین واسترزق الله مما فی خزائنه فان

ذلک من بین الکاف والنون. و باید که هرچه بسؤال حاصل کند
در میان مال نکند بلکه آنرا بر عیال تسلیم کند تا دل او از
شغل ایشان فارغ شود و آنرا بستر نفقه نکنند و سؤال
را عادت نکنند. و از ادب طلب دین است از بهر
خدای عز و جل و ادب اندرین آنست که این از بهر مصالح
برادران کند بوقتی که ضرورت گردد و غافل نشود
از آنکه وجوه دین باز دید کند و آنرا ادا کند که از رسول
علیه الصلوة والسلام روایت کنند که گفت الحدیث من ادّان
دَیناً وهو ینوی اداءه او قضاءه ومات ولم یترک
دَیناً وفاءً قضی الله لغریمه یوم القیمة. هر که دینی ستاند
و نیت ادا یا قضا آن کند و بمیرد و بگذارد چیزی که

کم

حت

که آن دین را وفا کند خدای تعالی آن دین او بگزارد روز قیامت
و اما حمل زاد در سفرها و ادب اندرین آنست که بعضی
بکند بر آن آنکس را که در صحبت و بیشتر از آنکس که محتاج باشند
بر آن. روایت کنند که رسول خدای صلی الله علیه وسلم در سفر که
بود بفرمود تا منادی کنند آنکس که او را زاد زیادتست
است تا فدا کند بر آنکس که او را زاد نباشد. و آنکس که با او ست
فضل ظهر است یعنی چهارپایی که بر آن نشیند تا فدا کند
آنکس را که چهارپای ندارد. و از هر گونه یاد می کرد تا ما
گمان بردیم که ما را هیچ حق نیست در آنچ زیادتست
که در دستهاست بلکه آن دیگر از است. و از آنچ است
دیگری را که مرده است. و ادب اندرین آنست که این فعل

نکنند مگر وقت ضرورت پس نفقه رفتن و بازگشتن با خود
دارند و نفقه از مردم سوال نکنند و از اوقاف قبول نکنند
رسول خدای صلی الله علیه وسلم گفت هر کس که از بهر مرده حج
کند از مرده را حج بنویسند و حاجی را بیزاری از آتش
واما سفر از بهر گردیدن در شهرها و ادب اندرین آنست
که اندرین قصد زیارت برادران یا جیزی که حلال کند
یا طالب علم باشد پس درین غرض خود را نگه دارد
واما قیام و حرکت در سماع و ادب اندرین مراعات
وقت است و ترک ملاحظت و مزاحمت مادام که وقت حق
باشد و اگر از بهر طیبت بود روا باشد این بر سبیل
مساعدت و فسحت و مطایبه نه آنکه جیزی نماید که

مشتبه

مشتبه شود بر سالک حال و از آن مزاح است و ادب
اندرین آنست که از دروغ و غیبت و برده دریدن دور
باشد و جیزی نگوید که مروت را ببرد که مصطفی
صلی الله علیه وسلم گفت بدرستی که خدای تعالی مزاح کننده
راست گوی را در مزاح او بنگیرد و امیر المومنین علی
رضی الله عنه گفته است که رسول علیه الصلوة جون یکی را از
یاران خود غمگین دیدی او را شاد کردی بدعابت
یعنی مزاح و کراهیت است مزاح بسیار کردن خاصه
خداوندان هیبت را و گفته اند با شریف مزاح مکن
که بر تو کینه گیرد و با ناکس مزاح مکن که بر تو دلیر
گردد و رسول صلی الله علیه وسلم بر صحابه بنگرستی جون

والسلم

ایشان نشاط کردندی از ترس آنکه تشویر زده شوند
و یکی از صحابه درد چشم بود و خرما می‌خورد سید صلی الله علیه وسلم
خرما می‌خوری و چشمت درد می‌کند گفت یا رسول الله
از جانب دیگر می‌خورم مصطفی علیه السلام بخندید اما اظهار
علوم که خود استعمال نه کنند و ادب انبیا آنست
که آنرا بهر فایده رسانیدن و نصیحت و ارشاد کنند رسول
علیه الصلوة والسلام گفت الحدیث نضر الله امرأ سمع مقالتی
فوعاها فأداها کما سمعها فرب حامل فقه غیر فقیه
و رب حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی تازه داراد
خدای تعالی مردی را که گفتار من بشنود و آنرا نگاه
دارد و آنرا بدیگری رساند چنانکه شنیده است بسا

دارنده

دارنده فقهی که فقیه نباشد و بسا بردارنده فقه که آنکس
که ازو می‌آموزد فقیه‌تر ازوی باشد و اما
بپوشیدن مرقعات بعضی ایشان مرقع دارند و ادب
اندر آن آنست که از چیزی که در آن شهرت باشد دور
گردند و الوان و اوقات را بهر اشتغال از عمر عزیز را ضایع
نکنند و بعضی را بر بعضی تلفیق نکنند و در ترتیب آن تجاوز
ننمایند که این وقت را فوت کرده‌اند بلکه از بهر فایده دین کنند
نه از بهر دنیا و بعضی مشایخ جوق درویشی را دیدند که
تزیین مرقع و لباس کردی او را حقیر داشتندی
تا آن حد که یکی از ایشان گفته است که چون فایده باطن
را نیافتند بظاهر و زینت مشغول شدند و باید که مرقع

بغایت گفته نبوی شنید که رسول علیه الصلوة والسلام بدید جامه بدکه
یکی از آیندگان پوشیده بود آن مرد را گفت ترا هیچ مال هست
گفت آری هست گفت تا بر تو بیند اگر دید بس وسط را دوست
داشته اند اما در وقت ملاقات دست بکار دن یکدیگر
آوردن و دست بوسیدن احب آن بود که آن با جنس و مانند
خود کنند و کلیسه را با وی انسی داد از هیثم بن الیمان
روایت است که گفت مصطفی صلی الله علیه وسلم در راه مدینه
مرا بدید و مرا معانقه کرد گفت ثابت کردن مودت
است و اما حب ریاست واجب آن باید که قدر
نفس خود بشناسد و حد خود نگاه دارد و زیادت
از قدر خود آرزو نکند و فرو نیاید الا بمنزلت خود

که گفته اند باید که عاقل زیادت از مقدار خود نفس را رفیع
نکرده اند و نیز از درجه خود فرو نبینند اند و گفته اند
رفعت جاهل جز رفعت بردار کرده باشند و گفته
اند نا بدید شدن جاهل بهتر است از بزرگ و جزن او آشکارا
گشته بود او را و طلب حیرت نکنند که بدان نرسد که بسبب
آن وجود ضایع شود و گفته اند هر که بر قدر خود اقتصار
کند جان روی را باقی گذارد و یکی از مشایخ گفته است
آخر آفتی از دل صدیقان خروج کند دوستی ریاست است
و تقرب با سلاطین و پیش ایشان حاضر شده و ادب
ایشان نکنند و تا توانند ایشان را بعد فرمایند و از ظلم منع
کنند و باید که درویش بمدح مادحان شاد نشود و بقول

ایشان مغرور نگردد و اگر کسی او را مدح کند خلاف آنکه
او خود را می شناسد از وی اعراض کنند که خدای تعالی
نکوهیده داشت کسی را که دوست دارد که او را ستایش
کنند بدانچه نکنند و گفت و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا
و درین آیت دلیل است که هر که دوست دارد که او را
حمد کنند بدانچه کرده باشد بزه مند نشود بجز آنکه از مکر
نفس اماره و خوش آمدن او بترسد و در آن حال این دعا
بگوید اللهم اجعلنی خیرا مما یظنون واغفر لی ما لا
یعلمون ولا تواخذنی بما یقولون و روایت کنند از امیر
المومنین علی کرم الله وجهه که کسی او را مدح می کرد
گفت من کمتر از آنم که تو اظهار کردی و زیادت از آنکه

بود

بود در ضمیر داری و اما سفیهان را سرزنش کردن
باسلاف ایشان در حال ضجرت و ادب آنست که این آن باشد
که آن سرزنش نبود الا در مقابله بی ادبی که ایشان
کرده باشند و نیز نباید که در حق فرزندان بد گویند و صریح
نگویند که روایت کرده اند که جمعی از جهودان نزدیک رسول
علیه السلم حاضر گشتند و ایذای وی می کردند و دین
او را نقص می کردند و این بر وی سخت آمد خدای تعالی
این آیت فرستاد قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة
عند الله من لعنه الله وغضب علیه الآیة مصطفی
گفت یا اخوان القردة ای برادران بوزنه و اما
طاعات و عبادات که ظاهر کردن و ادب اندرین آنست

که اظهار از بهر آن باشد تا بدان ازجمع رغبت کنند یا متبرکت
بر ایشان اقتدا کنند و نظر بقبول و رد ایشان نکنند و از پیغامبر
صلی الله علیه وسلم سوال کردند که در قرائت قرآن بلند اولیتر یا
پنهان گفت ان تبدوا الصدقات فنعما هی ، شیخ برد الله
مضجعه می گوید که این در نماز نافله بود اما در فرایض نیست
میان اهل علم که اظهار آن اولیتر باشد و اما بیرون آمدن از
بهر نزهت و ادب اندرین آنست که خلوت جای را بجوید
و از جمله انواع منکرات دور باشد که نباید که از آن نزهت
چیزی تولد کند که از آن آفت نتواند کرد و مصطفی علیه السلام
دوست داشتی که نظر بر سبزی کردی و آب روان ، و اما
نظر کردن بر بازارها و ادب اندرین آنست که از هیچ محرکات

باشند اجتناب نمایند و نظر بدان نکنند و بدانند که هر چیز
که فعل آن حرام است بدان نظر کردن حرام است ،
و از عایشه رضی الله عنها روایت کنند گفت جمع
حبشیان بازی می کردند و من ایشانرا می نگریستم بر در
حجره من رسول علیه الصلوة والسلام مرا برداشته بود پوشیده
بود و باز نگاهداشت تا من باز گشتم ، و اما حضور
مجلسها که در آن سخن ظرافت باشد و ادب اندرین
آنست که سماع غیبت نکنند و منکرات نشنوند جابر بن
سمره روایت کند که زیادت از صد بار مجالست کردم با
رسول صلی الله علیه وسلم که یاران وی شعرها می خواندند
و احوال ایام جاهلیت یاد کردند و مصطفی خاموش

می بودی وگاه بودی که تبسم کردی با ایشان و اما
طعامها پاک ولذیذ را تناول کردن کم حرص و ادب آن باشد
که آنرا عادت نکنند بلکه باید که تناول آن میان گرسنگی
گذشته و ریاضتی آمیخته باشد تا از آن بسلامت باشد و
و امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت کند که مصطفی
علیه الصلوة والسلم ثرید دوست داشتی و در روایت
کنند که بوی خوش و حلوا دوست داشتی و آنرا رد
نکردی و مصطفی گفت مهتر طعامها دنیا گوشت
است و اما بکم بخشیدن از خوار کم رنج و جفا و
ادب اندرین آنست که طلب سلامت کنند و از دشمنی
کردن دور باشد و یکی از مشایخ گفته است که بخشش

از انج

از انج طاقت ندارد از سنت پیغمبر است خدای تعالی
در قصه موسی کلیم می گوید ففررت منکم لما خفتکم
و شافعی رضی الله عنه می گوید ظالم تر ظالمی مر نفس خود
کسی باشد که تواضع کند پیش کسی که او را گرامی ندارد
و رغبت در دوستی کسی کند که از وی منفعت نیابد
و مدح کند کسی را که نشناسد و مصطفی علیه السلم گفت لیس
للمومن ان یذل نفسه نیست مومن را که نفس خود را
خوار کرداند و جامه را گرو کردن بر طعام ادب چنان
بود که رو نکنند الا در حال ضرورت که مصطفی صلی الله علیه وسلم
زره را پیش جهودی را گرو نهاد بچند صاع از جو و
و اما گستاخی با دوستان کردن بدانکه بمنزلها ایشان

فرو آیند و بمهمان روند نه آنکه ایشان برخواتند ادب
اندرین آنست که این حرکت خاص با کسی کنند که بآن شاد شود
و بدانند که آن از وی کرامتی است و سنت که رسول صلی الله علیه وسلم
قصد سرای الهیثم بن التیهان کرد و با وی ابوبکر و عمر
بودند رضی الله عنهما و هیثم از شیر و خرما آنچه داشت حاضر
کردانید و ایشان بیاشامیدند و بخوردند و رسول صلی
الله علیه وسلم گفت این از نعمتها است که انرا بخواستیند
واما عتاب کردن با برادران ادب اندرین آنست
که قصد آن کنند که اندوهی که در دل دارند زایل کنند
و تشنیع نکنند بلکه دل را پاک کنند از غل و حقد و عذر با خود
قبول کنند که گفته اند شعر

اقبل

أَقْبِلْ معاذيرَ مَنْ يأتيك مُعتذِراً ان برّ عندك فيما قال او فجرا
فقد اطاعك من ارضاك ظاهره وقد اجلّك من يعصيك مستترا
و گفته اند ظاهر کردن عتاب بهتر از پوشیدن کینه
قنبر مولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کند که من با علی
پیش عثمان رضی الله عنهما در رفتیم و عثمان خلیفه بود و
خواستند که خلوتی کنند و مرا اشارت کرد
که دور شو من بگوشه نشستم و عثمان با علی رضی الله عنهما
عتاب میکرد و علی سر در پیش افکنده بود و هیچ سخن
نمی گفت عثمان گفت چرا هیچ سخن نمی گویی علی بجواب گفت
اگر گویم نه نگفته باشم الا چیزی که تو آنرا کراهیت داری
و نیست ترا نزد من الا آنچه تو دوست داری حکایت

کنند که یحیی بن خالد عتابی کرد با عبد الملک صالح در چیزی که
میان بود یحیی در میان سخن او را گفت تو کینه وری او بجواب
گفت اگر کینه نزد تو هست هر چه از خیر و شر در دل تست
این نزد من ثابت است چون هر دو را خبر شنید عبد الملک بر
خاست یحیی گفت این مرد بزرگ فوتش است و ندیدم هیچ
کس بعبارت چنین کینه را تزیین کند اما مدح مذموم
و ذم ممدوح و ادب اندرین آنست که محافظت حدود
حق در جانب کنند و از حد نگذرند بسبب متابعت نفس
و بمراد نکوید روایت کنند که دو مرد از سادات
عرب بمجلس رسول علیه السلام حاضر شدند یکی از ایشان
یار خود را مدح می کرد و آن دیگر در مدح یار تقصیر می کرد

تا آن شخص دیگر خشم گرفت و بعد از مدح عیبها او کرد گفت
مصطفی علیه السلام این مذمت را بعد از مدح انکار کرد پس آن
شخص گفت یا رسول الله بحق خدا که آنکه در اول راست گفتم
در آخر دروغ گفتم و مردم از مناقب و مثالب خالی نباشند
و شخصی که از کسی راضی باشد عیب او نه بیند و کسی که
خشم گیرد مناقب نه بیند مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت
ان من البیان لسحرا یعنی از بیان سحر باشد واما
بریدن از کسی که مستحق آن باشد و ادب اندرین آنست
که قصد اظهار حق و کاستن باطل کند و عداوت خدای عز
و علا کند که مصطفی صلی الله علیه وسلم از کعب بن مالک و دو یار
دیگر ببرید بسبب آنکه ایشان بغزاه تبوک نرفته بودند

و نیز یارانرا فرموده تا از ایشان ببریدند و با ایشان مجالست
نکردند و سخن نگفتند حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما
رحبت الآیه **و اما دربیان مزوقان**
قومی که تزویر کنند و ادب آنست که این دین قصد ابطال
تزویر و خیانت و فریب و تلبیس ایشان کنند خدای تعالی
گفت و لا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم ای مکرا و خدیعة
و این چنان باشد که کسی خود را بر علویان بندد و موهوم
بیاید بسبب شرف تا مردمان حرمت دانند که او علوی است
لابد انکار آن چیز و تباه کردن آنکس که دعوی نسب
بدروغ می کند واجب باشد و شاید تا کسی او را نشاید
فریفته نگردد و مصطفی علیه الصلوة و السلام فرموده

است تا مسجدی که منافقان بنا کرده بودند خراب کنند
و بسوزند خدای عز و جل گفت و الذین اتخذوا مسجدا ضرارا
و کفرا و تفریقا بین المؤمنین الآیه بسبب آنکه معلوم
بود که قصد ایشان در بنا کردن آن مسجد نه خیر بود و
اگر چه بظاهر مسجد بود و بحقیقت مسجد نبود رب العزة
فرمود لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس علی التقوی و نیز مصطفی
علیه الصلوة فرموده تا بعضی از درختان جهودان بنی النضیر
ببریدند و خدای عز و جل گفت ما قطعتم من لینة او
ترکتموها قائمة علی اصولها الآیه **و اما الکاذب**
دروغ از بهر مصالح خلق و اظهار حق خدای تعالی در
قصه ابرهیم علیه السلام گفت بل فعله کبیرهم هذا و در قصه

نعجة
داود گفت ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی
واحدة ⊙ وحکایت کنند که جعفر صادق رضی الله عنه
با شخصی مرجی مناظره کرد پیش ابی جعفر منصور جعفر
صادق ر بعض گفت که مرجی را پیش پیغمبر آوردند و
بفرمود تا آن مرجی را بکشتند آن بطریق جواب گفت
در عهد رسول علیه السلام این مذهب وقول نبود جعفر گفت چیزی
که در عهد رسول نبود تو از کجا پدید آوردی مرجی
بجواب وی گفت تو بچه چیز درست کنی که بافتی که بر
پیغمبر دروغ گوئی ⊙ و بدرستی که پیغمبر گفت علیه السلام
من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار ⊙ پس جعفر
قصه ابرهیم و داود علیهما السلام بحجت خود بگفت

ومرجی

ومرجی منقطع شد ⊙ وزیارت کردن زنان پیر
وادب اندرین آنست که قصد آن تقرب بود بخدا تعالی را و
طلب کردن برکت و دعا ⊙ وابوبکر صدیق رضی الله عنه
روایتست که گفت برخیزید تا بزیارت ام ایمن رویم شویم
که رسول علیه السلام زیارت او کرده است ⊙ واما تکلف
با بنا دنیا و سلاطین و رؤسا و از بهر ایشان قیام کردن
واستقبال ایشان کردن ⊙ و آداب آنست که طمع جاه
دنیاوی ایشان نکنند و نیز نه از بهر حرمت و جاه خود
کنند ⊙ و در حدیثست که بزرگان قریش پیش مصطفی
علیه الصلوة والسلام درشدندی و ایشان را اکرامت کردی
و بزرگ داشتی و گفت الحدیث اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه ⊙

چون بشما آید کریم قومی اورا گرامی دارید و اما
کریه در حال مصیبت و ادب آنست که نوحه نکنند
و فریاد بر ندارند و مصطفی بوفات پسر خود
ابراهیم علیهما السلام بگریست و گفت چشم بگرید و
دل اندوهناک شود ولکن نگوییم آنچ خدای تعالی
بدان خشم گیرد و گفت انا بک یا ابرهیم لمحزونون ما بتو
ای ابرهیم اندوهناکیم و صحبت با جوانان
و ادب آن پیش ازین در باب ادب صحبت گفته شده
و اما گشاده روی با کسی که بدان با وی کراهیتی دارند
ادب اندرین آنست که آن از بهر قصد سلام و سلامت
باشد نه ریا و نفاق و عایشه رضی الله عنها گفت

گفت

گفت مردی اجازت خواست تا بپیش رسول علیه السلم
درآید و من نزدیک او بودم گفت بد مردیست
این پس او را دستوری داد چون آن مرد اندر آمد
نرمی کرد با وی و سخن خوش بگفت من متعجب شدم
چون آن مرد بیرون شد من او را ازین سوال کردم
گفت یا عایشه الحدیث ان من شر الناس من اکرمه
الناس اتقاء فحشه یعنی بدترین مردم آنکس
بود که کسی که گرامی دارند مردم اورا از ترس فحش او
و اما نزدیکی با شر مردم برقدر ایشان
و مقدار عقل ایشان و ادب اندرین آنست
که سلامت طلب کنند از بدی ایشان که گفته اند

وانزلني طول النوى دار غربة ۝ اذا انا لاقيت الذي لا اشاكله ۝
فحامقته حتى يقال سجية ۝ ولو كان ذا عقل لكنت اعاقله ۝
واما استهزا بايد گرفتن دفع مضرات را ۝
وادب اندرين آنست كه اندرين قصد صيانت نفس كنند
نفس ۝ احنف قيس مي گويد گرامي داريد بي خردان را
كه ايشان نگه دارند شما را از نار و عار ۝ و ابن
سيرين روايت كنند كه عبد الله عمر رضي الله عنهما
دوست داشتي كه صحبت كنند با بي خرد تا بوي
رد كنند سفاهت بي خرد از خود ۝ و گفته اند شعر
تعدوا الذياب من لا كلاب له ۝ وتتقي مربض المتاشد
واما ياد كردن عيب كه در كسي بود كه ازان كراهيت دارند

وادب اندرين آنست كه ياد عيبي نكنند الا آن چيز كه
دران مشهور باشند تا پرده آنچ پوشيده باشد دريده
نگردد ۝ عايشه رضي الله عنها روايت كند كه من نزديك
رسول عليه الصلوه والسلم بودم و عيينه بن حصن در آمد
بي آنك دستوري خواست پيغمبر گفت كجاست دستوري
او گفت هرگز دستوري نكردم هيچ كس را از مضر
ازان روز باز كه مي دانم چون بيرون شد من سوال
كردم كه اين مرد كيست پيغمبر گفت احمق مطاع ۝
ناداني فرمان ده و هم رسول عليه السلم گفت آنكس را كي
مشهور گشته بكرده باوي دركار زن خواهند گفت
كه فلان بخيل است ۝ و فلان كس عصا از دوش فرو ننهد ۝

و گفته است علیه السلم بدرستی که صفوان بلید زفان است
بالحرکه و در مواسات شاعران و امثال ایشان
و ادب اندرین آنست که غرض خود را از ایشان نگاه دارد
و از هر سلامت خود لند و عطا کنند آنچ توانند تا از شر
زبان ایشان ایمن گردد و پیغمبر گفت علیه الصلوة ما وقی
به الرجل عرضه فهو صدقة آنچ نگاه دارد مرد
بدان عرض خود را از صدقه است و روایت کنند که یکی
از شعرا حاضر شد نزدیک رسول علیه الصلوة و از بهر رسول
شعری برخواند که در ان قسمت غنیمت چنین کرده بود
و گفت بقسم نهبی و نهب العبید بین عیینة و الاقرع
رسول علیه الصلوة اقطعوا عنی لسانه زبان او از من ببرید

واورا

واورا پنج اشتر ببخشید و روایت کنند که کعب زهیر هجو
مصطفی گفته بود و پیغمبر فرموده که خون او بریزید
پس بیامد و مسلمان شد و مدح گفت پیغمبر را بقصیده
که معروفست شعر نُبِّئْتُ ان رسول الله اوعدنی
والعفو عند رسول الله مامول مصطفی علیه الصلوة والسلم
ردا خود از معاویه کعب خریده بود او را بپوشانید
و خلفا بعد از مصطفی علیه السلم آنرا می پوشیدند
و شار اغاز کردن و ادب اندرین آنست که از حرص
دور شوند و مقصود آن بود که شادی بر دل صاحب
آن رسانند معاذ جبل رضی الله عنه روایت کند که من
حاضر بودم با رسول علیه الصلوة که یکی را از انصار خطبه

می‌کرد چون نکاح کرده بود مصطفی گفت الحدیث علی
الالفة والخیر والطائر المیمون پس فرمود که دف
بزنید و بر سر یار خود و جماعت شبلها که میوه
در ان بیاوردند و شکر نثار کردند قوم از آن غارت
نکردند مصطفی علیه السلم گفت چرا غارت نمی کنید گفتند
یا رسول الله تو نهی کرده بودی ما را از غارت کردن
فلان روز گفت نهی کردم مر شما را از غارت کردن لشکرها
بود و نهی نکردم شما را از غارت ولیمه ازان غارت
کنید معاذ گفت من دیدم رسول را علیه الصلوة والسلم که ما را
می کشید و ما او را می کشیدیم در ان غارت و فخر کردن
و اظهار دعوی و ادب اندرین آنست که قصد او اظهار نعمت

خدای تعالی بود بروی خدای تعالی گفت و اما بنعمة
ربک فحدث ؛ و این چیز غلبات حال باشد چنانکه رسول
علیه الصلوة والسلم گفت انا سید ولد آدم ولا فخر و گفت
آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة ؛ و گفت لو
کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی و چون بنفس
خود رجوع کرد گفت الحدیث انما انا عبد آکل کما
یاکل العبید ؛ بدرستی که من بنده ام بخورم چنانکه
بندگان خورند و گفت آن زن را چون بترسید هونی علیک
فلست بملک انما انا عبد و انا عبد الصمد مترس که من
پادشاهی نیستم بدرستی که من بنده ام و من بنده مفتقر
و بناه نیازمند انم ؛ و روایت است از رسول صلی الله علیه وسلم

که چون قوم تمیم بیامدند وخطیب وشاعر با ایشان
بود تا مفاخرت کنند با وی مصطفی علیه السلام ثابت بن قیس
را که خطیب وی بود برخواند وشاعر مصطفی بود وجواب
شعر ایشان بگفت در قصیدهٔ معروفست شعر
بنی دارم لا تفخروا ان فخرکم یعود وبالا عند ذکر المکارم
هبلتم علینا تفخرون وانتم لنا خول من بین ظئر وخادم
پس رسول خدای علیه السلام گفت بدرستی که رنج نمودن
ما را الحق برادر دارم الرباد کنیم از تواریخ ظن بردن
که مردم آنرا فراموش کرده اند و این چیز که
پیغمبر گفت بر ایشان سخت تر آمد از شعر حسان
برخاستند مغلوب ومقهور پس مسلمان شدند

وپیغمبر

وپیغامبر ایشانرا نیکی کرد وجامه داد واما منع
کردن وتنگدل شدن در نزدیک دریافتن محال ودرهیچ
چیز احتمال واجب باشد قولا وفعلا واجب ایشان اندرین
آنست که از خشم ونابکار گفتن دور شوند ومحافظت حدود
حق کنند وظلم روا ندارند که هرگاه که خشم مستولی شود
بر عقل غالب گردد خدای تعالی گفت لا یحب الله الجهر
بالسوء من القول الا من ظلم ومصطفی علیه السلام گفت الحدیث
مَنِ استهجر مؤمنا فعلیه وزره هر که مؤمنی را
بی بیهوده گفتن دارد گناه آن بر وی بیند وشافعی گفت
هر که او را بخشم آورند وخشم نگیرد او خری باشد
وخدای گفت والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون

پدید

در تفسیر گفته اند کراهیت داشتند که ایشان را خوار کنند
و چون قادر شوند عفو کنند و خدای تعالی گفت ولمن
انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل و جهد کنند
تا از بهر نفس خود خشم نگیرند بلکه غضب از بهر غیر نفس
حق باشند و از بهر برادران که روایت کنند که رسول صلی الله علیه و سلم
هرگز از بهر خود کینه نگرفت الا که بشکستند محارم
خدای را پس کینه گرفتی خدا برا و یکی از علما گفتند
تو احتمال کنی در نفس خود و احتمال نکنی در دوست خود و
گفت از بهر آنکه احتمال من در نفس خود حلم باشد و احتمال
در حق دوست ملامت باشد و امام ربانی شیخ کامل
صاحب کتاب بوده الله ضریحه گفت این آن مقدارست

که

که حاضر من بود درین وقت از آداب ایشان در
رخصتها جمله را بر سبیل اختصار یاد کردیم و از بسیار
گفتن احتراز نمودیم و من پشیمانم در حضرت خدای
تعالی از زلت و غلط و از آفریدگار می خواهم که عفو
کند ازین وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه
انیب و بس بدانکه رسمی که از بهر مذهب اهل السنت و
مقامها و اخلاق و آداب و رخص کمتر ازین همه
باشد و هر کس که تمسک بهمه کند او از محققان
است و هر کس تمسک بظاهر اخلاق و آداب ایشان
کند او از جمله رسم نمایندگان است و هر کس
تمسک بر رخصتها کند و با دانی که آداب درویشان

باشد و درین کتاب ذکر کرده شد او از جمله ایشان
باشد که تشبه کرده باشند با صادقان که رسول
علیه السلم او را با ایشان رسانیده است آنجا که گفت مَنْ
تشبّه بقوم فهو منهم و من کثّر سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ
منهم یعنی هر که مانند کند خود را بقومی او از ایشان
است و هر که بسیار کرد سیاهی قومی را او از ایشان
است این آنگاه باشد که ملازم سه اصول شود
که اجماع مشایخ بران است بدانکه از بهر آن باشد یا
بعضی ازان گرفته باشند و بیرون شده باشد از احکام
مذهب و اسامی آن و از محرمات پرهیز کرده
باشد اندک و بسیار آن الا آن قدر که مومن را ازان

ناگزیر

ناگزیر باشد و این آنست که مصطفی علیه السلم مُستثنی کرده
است از دنیا و گفته الحدیث اربع من الدنیا و لیست منها
کسرةٌ تسُدّ بها جوعتک و خرقة تواری بها عورتک و بیتٌ
یکنّک من القرّ والحرّ و زوجة صالحةٌ تسکنُ الیها
و ما سوی ذلک فلیس لک فیه حقٌ یعنی چهار چیز از دنیا
است و نه از دنیا است کسره که گرسنگی خود بدان بنشانی
و خرقه که عورت خود بدان بپوشی و خانه که ترا از سر
ما و گرما ایمن کرده اند و جفتی نیک که با او آرام گیری و هر چه
جز این باشد ترا دران حقی نیست و از جنید سوال
کردند که چگوئی در آنکس که او را تمامی باشد از دنیا الا
مقدار نیم درم اسم تصوف بروی افتد بانه بجواب گفت

بنده که خود را باز خرد تا یک درم بر ذمت او باقی باشد
او بنده هنوز بنده باشد هر کس که این احوال را ملازمت
نماید او از مبتدیان است و در مذهب برو باذاله جز کند
و جهد نماید در طلب زیادت و ارتقا بر بزرگواری احوال
تا از محققان گردد که بدرستی که یکی از مشایخ گفته است
که هر که تنگ آید از سختیها ارتقا نتوان کرد به بزرگی
احوال و هر که ارتقا نکند از احوال بمراتب مردان نرسد و هم
خدای تعالی گفت وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم
ماء غدقا و هر کس که مجانبت نماید از اصول یا از بعضی
از آن او از درجه رخصت بیفتد بسبب آنکه از آداب
که گفتیم آنرا ترک کند از مذهب مفارقت کرده باشد و

واز حق

و از حق دور گشته و حرام باشد برو رفیق کردن با ایشان
و او خلاف ایشان و لازم جماعتی که از وی مفارقت کنند
و دور شوند و از وی ببرند و او را بخود راه ندهند
و دور کرده اند و هر کس که با این قوم مداهنه کند در چیزی
ازین آنکس شریک وی باشد در عاقبت او و هیچ عذر نباشد
او را اندرین خدای تعالی گفت و من یتولهم منکم
فانه منهم الله تبارک و تعالی ما را از جمله صادقان
کرداناد و دررساناد ما را بمتحققان بفضل و بزرگی
خود و نگاه داراد ما را از فواحش آنچ ظاهر باشد
بفضل و بزرگی خود از آن و آنچ باطن باشد و ما را
توفیق دهاد طلب کردن رضا او را آنچ بوسیله است

ازان و آنچ آشکارا است و سود مند کرداناد ما را و جمله
مسلمانان را بدانچ جمع کردیم و عمل ناد و برانکس که درو نظر
کند و بال و مکناد بهره ما ازین کتاب جمع کردن
و یاد کرفتن بجز عمل کردن بدان و متابعت ان بجود او
و فراخی رحمت او که وی تبارک و تعالی قریب است و
مجیب و منفعت کناد خدای ما را و شما را اندرین
رؤف رحیم است و درود بسیار بر سید مختار محمد
رسول الله باد و بر اهل بیت و خویشاوندان و یاران
و متابعان و دوستان وی جملة تم الكتاب بحمد الله الملك
الوهاب والصلوة والسلام على محمد سيد العجم والاعراب وعلى آله
واصحابه الغر الانجاب الحريق بنار فراق
الاحباب وهو تراب اقدام الاصحاب الراجي الى رحمة

الله

الله ستار العيوب ومعطي الثواب عمر بن محمد بن الحسن
محمد بن ابي القسم بن احمد شيركان وفقه الله للعمل
بما في هذا الكتاب وبلغه مراتب المشايخ
المذكورين في هذه الابواب وحرر ذلك في
شهر جمادي الآخر لسنة ستين وسبعمايه
اللهم اغفر لي ولوالديه ولجميع المومنين والمومنات
بفضلك وكرمك يا ارحم الراحمين

۱۱/۸/۷۲

٢٤٩
١٢٣

المرسلين محمد

الحمد لله الذي عبده

احمد سلطان فرما مر

سیدی کو عار مید ازدی ز علم بو علی

سیمیا و کیمیا